

نقدی بر کتاب :

رجعت مسیح

بقلم: یعقوب کتیرائی

تحقیق و تطابق از : دکتر سیروس ارشادی

مقدمه :

پس از چند برنامه تلویزیونی که بدعوت دوست ارجمند کشیش حمید در آن ها شرکت کردم، با واکنش های گوناگونی روبرو شدم که نتیجه اش این یادداشت ها است.

بعد از برنامه اول تعداد زیادی از بینندگان بوسائل مختلف نظر خود را بیان کردند. از جمله ۱۶۷ تلفن و پیام الکترونیک دریافت کردم که ۱۱۱ مورد آن موافق و ۵۶ نفر مخالف من بودند. در این میان دو تلفن دریافت کردم که تمام خستگی و رنج ناشی از اظهار لطف منفی گروهی را که به فحش و ناسزا متوسل شده بودند، از بین برد. تلفن اول از دوستی بود که خود را (بابی سابق که اینک مسیحی شده) معرفی کردند. با دریافت این پیام شیرین بایشان تلفن کردم و از اطلاعات بسیار زیاد ایشان سود بردم. تلفن دوم از یکی از برجستگان بسیار خوشنام بهائی بود که مرا بمنزلشان دعوت کردند تا با هم صحبتی دوستانه داشته باشیم. با کمال میل به آدرسی که داده بودند رفتم و دو ساعت بعد که منزل ایشان را ترک کردم، دوستی بسیار صمیمی بدوستانم اضافه شده بود و چند کتاب بابی و بهائی را که بمن مرحمت کرده بودند، زیر بغل داشتم.

بعد از آنروز چندین بار با ایشان ملاقات کردم و هر دفعه گنجینه ای گرانبها بمن دادند. جای آن دارد که از سعه صدر و بزرگواری این دوست محترم و حقیقت بین تشکر کنم.

در این جزوه که مطالعه میکنید بعضی سوالها و نظریات بینندگان را نیز ذکر میکنم که برای پاسخ به آنها در تلویزیون فرصت کافی نداشتم.

بازگشت عیسی مسیح :

از جمله کتبی که این دوست بسیار گرامی بهائی بمن لطف کردند، کتابی است تحت عنوان (رجعت مسیح) که بقلم شخصی بنام یعقوب کتیرائی نوشته شده و در حقیقت تحریف و رد تورات و اناجیل است. من این کتاب یا ردیه را دوبار خواندم تا خدای ناکرده مطلبی را از نظر نیانداخته باشم و اینک سعی میکنم با ذکر صفحه و سطر اول ایراد ایشان و بعد پاسخ لازم را شرح بدهم. ناگفته نماند که این شخص کتاب دیگری نیز تحت عنوان بازگشت رب الجنود در رد تورات و انجیل نوشته که از سوی موسسه معارف بهائی تأیید شده و بچاپ رسیده است. آن کتاب هم از سوی دوست بهائی دیگری بمن لطف شده است. کتاب سومی هم ایشان نوشته که اگر بدستم برسد آنرا هم با هم مطالعه میکنیم : آقای یعقوب کتیرائی برای رسیدن به هدفش از هیچ کوششی خودداری نکرده و نمیکند و در این راه ابائی ندارد که جملات تورات و انجیل را با کم کردن و یا افزودن کلمات بنفع خودش بکار بگیرد. توجه کنید تا با هم ردیه های او را مطالعه کنیم.

ابلیس کیست ؟

کتیرائی در صفحه هشت سطر پانزده زیر عنوان ابلیس کیست مینویسد : در نامه اول یوحنا فصل سه آیه هشت میفرماید : آنکس که معصیت مینماید ابلیس است. ولی اصل جمله ای که او ذکر کرده چیز دیگری است و چنین آمده که : کسی که گناه میکند از ابلیس است زیرا که ابلیس از ابتدا گناهکار بوده است. باسانی ملاحظه میشود که افزودن " از " معنی و مفهوم جمله را بکلی عوض میکند. همانگونه که نوشتیم این شخص خود را مجاز به جرح و تعدیل کتب مقدسه میدانند.

لزوم تجدید ادیان :

نویسنده محترم در صفحه چهارده با ایراد نکته ای دنیوی مینویسد : حضرت مسیح بکرات و مرات توصیه بوصایای عشره تورات و اطاعت و پیروی از آن را توصیه فرمودند... از جمله وصایای عشره این است که صورت و تمثالی را پرستش ننما. اما میبینیم که بعضی از مسیحیان در کلیساهای خود صور و تمثال کثیره گذاشته و آنها را پرستش میکنند مثل تصویر مریم مقدس و اساقفه و غیره... باید باین نویسنده گوشزد شود که اگر بعضی از مسیحیان کار خلافی میکنند تقصیر از مسیح و مسیحیت نیست و لازمه تصحیح این خلاف آمدن دین جدیدی که در خود هزاران عیب و نقص دارد، نیست.

در همین صفحه سطر هفدهم مینویسد : در دیانت مسیح امر است که اگر کسی سیلی بصورت راست تو زد صورت چپ را هم نزدیک ببر تا بر صورت چپ نیز بزند. حال میبینیم که مسیحیان چه جنگهای خونریز نمودند و چه ظلم ها و جفا ها نمودند. پس باید قبول کنیم که در چنین کیفیتی خداوند تبارک و تعالی باید تأسیس دین جدید نماید تا این شجره خشک دو مرتبه سر سبز و پر شکوه گردد و حیات تازه یابد. نمیدانم این آقا از کجا مسیحیان را به جنگ طلبی و جنگجویی و ظلم و جفا محکوم میکند ؟ کدام مملکت جنگجوی مسیحی سراغ داری ؟ اگر منظورت جنگهای صلیبی است توصیه میکنم نوشتار دیگر مرا زیر عنوان (اورشلیم و جنگهای صلیبی) بخوان تا بفهمی که آن جنگها دفاعی در برابر چهارصد سال حمله و اشغال قوای اسلامی بود. گذشته از این اگر دولتی با دولتی دیگر به جنگ پرداخت گنااهش متوجه مسیحیت نیست زیرا مسیح خداوند هرگز دستور قتل و آدمکشی نداد و فرمود : هر که شمشیر کشد شمشیر کشته شود در صورتیکه رب الارباب و خدای اول شما سید علی محمد شیرازی ملقب به باب و پایه گزار بابیه، از لیه و بهائیت در کتاب بیان فارسی در باب السادسة والعشر من الواحد السابع مینویسد : بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عندالله بر اینکه نگذارد در ارض خود غیر مومن به بیان را و در نزد ظهور من یظهر الله غیر مومن باو را و ثمره آن آنکه در یوم قیامت شجره حقیقت مشاهده نکند در ارضی که ظاهر میگردد دون مومنین بخود را و در ارض جنت نفس ناری نباشد. سید علیمحمد شیرازی این سطور را هنگامی نوشت که پیروانی نداشت و نمیدانست که مدعی مظهریت دو سال از خودش بزرگتر است و پیشگوئیهایش در باره ظهور او بعد از دوهزار و یکسال (المستغاث) بیمعنی است.

ولادت عیسی مسیح :

اینک به بخش دیگری میرسیم که از صفحه ۲۶ زیر عنوان ولادت حضرت مسیح مینویسد : در انجیل یوحنا نوشته شده که فیلیپس به ناتانیل گفت که مسیح را یافته ایم او پسر یوسف ناصری است. دو سطر بعد مینویسد : حسب گمان خلق پسر یوسف بن هالی بود. مادین میگویند پسر بی پدر تصور نشود، الهیون میگویند آدم اولیه نه پدر داشت و نه مادر... بعد هم از مفاوضات نقل میکند... تا اینجا یعقوب کتیرائی چند تیر به تاریکی انداخته است ولی بر اساس نبوات تورات و کتب انبیای بنی اسرائیل و بر طبق انجیل مقدس عیسی ناصری از مریم باکره بدنیا آمد تا فدیة گناه گناهکاران را بر روی صلیب بپردازد و روز سوم از قبر قیام کرد و بدست راست خدای پدر نشسته است. و از آنجا خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری کند. حضرت داود در مزمور صدوده آیه اول در این باره مینویسد : یهوه بخداوند من گفت بدست راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو سازم. و در آیه ۴ ادامه میدهد : خداوند قسم خورده است و پشیمان نخواهد شد. تو کاهن هستی تا ابدالابد برتبه ملکی صدق.

تجرد یا تاهل :

نویسنده محترم در صفحه ۲۷ دو سطر آخر مینویسد : در دیانت مسیح تجرد توصیه شده و بیمیلی شدیدی به تاهل ابراز شده است. ازدواج در انجیل مورد تحقیر قرار گرفته و بی میلی شدیدی نسبت به آن ابراز شده است. مسیح تجرد را از تاهل بهتر میدانند... کسی نیست از ایشان سوال کند کجای انجیل تاهل مورد تحقیر قرار گرفته ؟؟ خود شما آیه از نامه اول به قرنتیان باب ۷ آیه ۸ آورده ای که مینویسد : تجردی که به شهوت و فساد منجر شود محکوم گردیده و نکاح از آن بهتر دانسته شده. خداوند متعال در باب اول کتاب آفرینش آیه ۲۸ مینویسد : و خدا ایشان را برکت داد و خدا بایشان گفت بارور و کثیر شوید و جهان را پر سازید... در باب ۹ آفرینش آیه ۷ مینویسد : و شما بارور و کثیر شوید و در زمین منتشر شده در آن بیفزائید... در همین کتاب باب ۱۷ از آیه ۶ بیعد بالاترین هدیه که خداوند به ابراهیم میدهد آن است که میگوید : تو را پدر امتهای بسیار گردانم و ترا بسیار بارور نمایم و امتهای تو پدید آورم و پادشاهان از تو بوجود آیند و عهد خویش را در میان خود و تو و ذریعت بعد از تو استوار گردانم که نسل بعد نسل عهد جاودانی باشد تا تورا و بعد از تو ذریعتت را خدا باشم. میبینید که خداوند تبارک و تعالی بزرگترین برکتی را که به آدم، ابراهیم و یعقوب داد آن بود که فرمود بارور و کثیر شوید. و نیز عیسی مسیح خداوند در انجیل متی باب ۵ آیه ۱۷ و ۱۸ فرمود : گمان مبرید که آمده ام تا تورات و صحف انبیا را باطل سازم. نیامده ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم. زیرا هر آینه بشما میگویم تا آسمان و زمین زائل نشود همزه یا نقطه ای از تورات هرگز زائل نخواهد شد تا همه واقع شود. چرا به تورات و انجیل نسبت دروغ میدهمی؟

حالا ببینیم بهائیت در این باره چه میگوید. گرچه امر ازدواج در کتاب مستطاب اقدس نازل گردیده، ولی به صریح بیان حضرت بها الله این حکم واجب نیست. (سوال و جواب فقرة ۴۶) حضرت ولی امر الله نیز در توقیعی که حسب الامر مبارک صادر گشته میفرماید که ازدواج به هیچوجه از واجبات نیست و اتخاذ تصمیم در باره تاهل و یا تجرد مالا به افراد راجع است. اگر شخصی برای اختیار همسر مدتی طولانی صبر نماید و یا بکلی مجرد بماند نباید تصور نمود که آن شخص به مقصد غائی حیات خویش که اصولاً امری است

روحانی واصل نگردیده. (نقل از کتاب اقدس صفحات ۱۶۸ و ۱۶۹).

نویسنده محترم بهائی، باز هم میگویند که ازدواج در مسیحیت خوار و زار است؟ عزیزم سطور بالا را که از کتاب اقدس نقل کردم یکبار دیگر بخوان و با آنچه که در کتب عهد عتیق و عهد جدید درباره ازدواج ذکر شده است مقایسه کن و با اندکی حقانیت خودت قضاوت کن که کدام کتابی است که ازدواج را ناچیز شمرده است.

توصیفی از کتاب مقدس :

یعقوب کتیرائی کتب انبیای معظم بنی اسرائیل را نمیفهمد و چون نمیفهمد مورد ایراد قرار میدهد. او مینویسد: در کتاب اشعیای نبی باب ۶۰ آیه ۱۹ نوشته شده: آفتاب در روز نور تو نخواهد بود و ماه با درخشندگی بر تو نخواهد تابید زیرا که بهوه نور تو و خدایت زیبایی تو خواهد بود. سپس میپرسد: آیا شخص عاقل بصیر میتواند قبول کند که این آیات باید بظاهر تحقق یابد؟

بلی بلی بلی! در حضور خداوند ما که نامش متبارک باد تاریکی نیست. او که خالق کائنات است مظهر نور، ربیائی و درخشندگی است. ایراد نویسنده در صفحه ۲۱ کتابش پاسخ داده شده و خود او اصل مسلمی را ذکر میکند و مینویسد: در فصل ۵۵ کتاب اشعیای نبی آیه ۸ خداوند میفرماید: افکار من افکار شما نیست و طریق های من طریق های شما نی. زیرا چنانکه آسمان از زمین بالاتر است همچنان طریق های من از طریق های شما و افکار من از افکار شما بلند تر است. باز هم بفرمائید که دین باید مطابق عقل (من) باشد و چون من قدرت درک ندارم، و چون در افکار خودم غوطه ور هستم، پس وجود ندارد!

در رساله دوم پطرس باب سوم آیه ۱۶ درباره این گروه مینویسد: بعضی چیزها هست که فهمیدن آنها مشکل است و مردمان بی علم و ناپایدار آنها را مثل سایر کتب تحریف میکنند تا به هلاکت خود برسند. در باب ۱۶ رساله برومیان آیه ۱۷ مینویسد: ای برادران از شما استدعا میکنم آن کسانی را که منشأ تفاریق و لغزشها و مخالف آن تعلیمی که شما یافته اید میباشند ملاحظه کنید و از ایشان اجتناب نمائید.

یکی از تعالیم عیسی مسیح که در انجیل متی باب ۲۴ آیه ۴ یافت میشود، میگوید: زنهاری کسی شما را گمراه نکند زانرو که بسا بنام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیار پرا گمراه خواهند کرد. در همین کتاب باب ۷ آیه ۱۵ میفرماید: از انبیای کذب احتراز کنید که بلباس میش ها نزد شما میایند ولی در باطن گرگان درنده میباشند.

نویسنده در فصل بعد استدلال میکند که چرا احکام دینی در هر عصری باید تغییر کند. قیل از ادامه افاضات او باید نکته را یادآوری کنم. توجه بفرمائید: در آئین مسیحیت خدا قادر متعال است ولی چند کار در شأن او نیست و نمیتواند انجام بدهد:

۱- خدای ما نمیتواند چیزی را یاد بگیرد و یا بزبان دیگر، او هر امری را میداند و انتها را از ابتدا میشناسد. بنا بر این نکته ای وجود ندارد که در حیطة قدرت لایتناهی او نباشد.

۲- خدای ما نمیتواند دروغ بگوید زیرا خود او دروغ و دروغوئی را مذموم و ناپسند میداند. فرقی ندارد که مصلحت آمیز (حکمت) باشد و یا بقصد دیگری ابراز شود.

۳- خدای ما چون انتها را از ابتدا میداند و بهمه امور تسلط کامل دارد، نیازی ندارد که فرامینش را تغییر دهد.

اسناد غار کومران :

ندر صفحه هشتادوسه مینویسد: چهل سال قیل از غارهای اسرائیل اوراقی پیدا شد که مربوط بزمان اشعیای نبی میباشد.... قرار بود آنها را به سمع جامعه برسانند که با مخالفت کلیسا روبرو شدند...چرا که با انتشار آن مضامین کاخ موهومات دیانت مسیحی از هم پاشیده میشد و حقیقت بسیاری را معلوم میکرد، آقای کتیرائی متاسفم بنویسم که شخصی بی اطلاع هستی. عزیزم اوراقی پیدا نشد بلکه طومارهایی پیدا شد که بر خلاف ادعای تو مربوط بزمان اشعیای نبی نبود بلکه از قوم (اسن) بجا مانده بود

اسن ها (Essens) یهودیانی پیرو ربای هیلل بودند که چون خراب شدن معبد را نزدیک میدیدند، باین تمهید متوسل شدند که تورات

و کتب انبیای بنی اسرائیل را بر روی طومارها نوشتند و آنها را در خمره های بزرگ قرار دادند سپس با تخلیه هوای داخل خمره ها مانع از فساد طومارها شدند. اولین طوماری که در سال ۱۹۴۷ پیدا شد کتاب اشعای نبی بود که ششصد سال قبل از میلاد مسیح زندگی میکرد. در باب پنجاه و سه این کتاب تولد خارق العاده، زندگی، مرگ و قیام عیسی مسیح بدقت نبوت شده است. من این کتاب را که در موزه کتاب اورشلیم بر روی ستونی قرار داده شده دیده ام و شهادتهای ربانیم دانشمند اسرائیل را نیز خوانده ام که تأیید کرده اند که این طومار با کتابی که امروز در دست داریم صد در صد یکی است پس از پیدا شدن غار اول کومران دانشگاه شیکاگو مخارج جستجو و اکتشافات بیشتر در آن ناحیه را بعهده گرفت و سیل باستان شناسان و محققین به اسرائیل سرازیر شد. هر چه را که پیدا میکردند بر خلاف اظهار نظر شمابه جهان اعلام میکردند. در این ضمن موزه مخصوصی برای این اسناد گرانبهای قدیمی در اورشلیم ساخته شد که بازدید از آن برای همگان آزاد است. نویسنده عزیز، کدام کاخ موهومات در مسیحیت موجود بود یا هست که از هم پاشیده میشد؟ یادت نرود که خدای سوم شماها (میرزا حسین علی نوری) نهایت آرزو و افتخارش آن بود که خودش را با صد من سریش به مسیح و مسیحیت بچسباند (که برآورده نشد). حالا تو با گزافه گوئی افتخار و خدای خودت را زیر سوال میبری!

رفتار فردی:

در صفحه هشتادونه مینویسد: در احکام عشره میفرماید: هیچ شکلی تراشیده و تمثالی از آنچه در آسمان ها و زمین است مساز و عبادت مکن... ولی میبینیم که در کلیساها صور مریم مقدس و اساقفه و صور دیگر را قرار داده باو سجده میکنند. دروغوی نازنین، اگر در کلیسای کاتولیک صور مریم قرار داده شده ربطی به مسیحیت و انجیل مقدس ندارد. کجای انجیل دستور داده شده که به مجسمه تعظیم کنند؟

معجزات عیسی مسیح از نظر بهائیت:

آقای کتیرانی از صفحه نودونج تا صد سطورى نوشته و زنده کردن مرده و بینا کردن کور را به تمسخر گرفته و در آخر هم ادامه میدهد: در خیلی از موارد ذکر معجزات و خارق عادات به رسولان الهی داده شده. از قبیل زنده کردن اموات، شفا یافتن کور، توانا شدن و شفا یافتن مفلوجین، شکافته شدن دریا و عبور قوم از آن، انداختن عصا بزمین و تبدیل آن به مار و امثال اینها که در کتاب الهی ثبت و درج است. ولی همه اینها معنی دارد! او سپس دو سه آیه از انجیل یوحنا باب یازده نقل میکند و نتیجه میگیرد که هر که بخواب غفلت فرورفته باشد، مریض است و مسیح آمده تا او را بیدار کند!

برای شناسائی بهتر این دانشمند و متفکر بهائی به انجیل یوحنا باب یازده مراجعه میکنیم تا ببینیم موضوع چیست: از آیه یک بیعد میخوانیم:

و شخصی ایلعازر نام بیمار بود از اهل بیت عنیا که ده مریم و خواهرش مارتا بود. و مریم همان است که خداوند را به عطر تدهین ساخت و پایهای او را بموی خود خشکانید که برادرش ایلعازر بیمار بود. پس خواهرانش نزد او فرستاده گفتند ای آقا اینک آنکه او را دوست میداری مریض است. چون عیسی این را شنید گفت این مرض تا بموت نیست بلکه برای جلال خدا تا پسر خدا از آن جلال یابد. و عیسی مرتا و خواهرش و ایلعازر را محبت مینمود. پس چون شنید که بیمار است در جائیکه بود دوروز توقف نمود. و بعد از آن بشاگردان خود گفت باز به یهودیه برویم. شاگردان او را گفتند ای معلم الان یهودیان میخواستند تورا سنگسار کنند، آیا باز میخواهی به آنجا بروی. عیسی جواب داد آیا ساعتهای روز دوازده نیست اگر کسی در روز راه رود لغزش نمیخورد زیرا که نور این جهان را میبیند و لیکن اگر کسی در شب راه رود لغزش خورد زیرا که نور در او نیست. این را گفت و بعد از آن بایشان فرمود: دوست ما ایلعازر در خواب است اما میروم تا او را بیدار نمایم.

شاگردان او را گفتند ای آقا اگر خوابیده است شفا خواهد یافت. اما عیسی درباره موت او سخن گفت و ایشان گمان بردند که از آرامی خواب میگوید. آنگاه عیسی علانیه پدیشان گفت که ایلعازر مرده است. و برای شما خشنود هستم که در آنجا بودم تا ایمان آرید لکن بنزد او برویم. پس تو ما که بمعنی توام باشد بهمشاگردان خود گفت ما نیز برویم تا با او بمیریم. پس چون عیسی آمد یافت که چهار روز است در قبر میباشد. و بیت عنیا نزدیک اورشلیم بود قریب به پانزده نیر پرتاب. و بسیاری از یهود نزد مریم و مرتا آمده بودند تا بجهت برادرشان ایشان را تسلی دهند. چون مرتا شنید که عیسی میآید او را استقبال کرد لیکن مریم در خانه نشسته ماند. پس مرتا به عیسی گفت ای آقا اگر در اینجا بودی برادر من نمیرد. و لیکن الان نیز میدانم که هر چه از خدا طلب کنی خدا آنرا بتو خواهد داد. عیسی بدو گفت

برادر تو خواهد برخاست. مرتا بوی گفت میدانم که در قیامت روز بازپسین خواهد برخاست. عیسی بدو گفت: من قیامت و حیات هستم. هر که بمن ایمان آورد اگر مرده باشد زنده گردد و هر که زنده بود و بمن ایمان آورد تا بابد نخواهد مرد. آیا این را باور میکنی. او گفت بلی ای آقا من ایمان دارم که تویی مسیح پسر خدا که در جهان آینده است. و چون این را گفت رفت و خواهر خود مریم را در پنهانی خوانده گفت استاد آمده است و تو را میخواند. او چون این را بشنید بزودی برخاسته نزد او آمد. و عیسی هنوز وارد ده نشده بود بلکه در جایی بود که مرتا او را ملاقات کرد. و یهودیانی که در خانه با او بودند و او را تسلی میدادند چون دیدند که مریم برخاسته به تعجیل بیرون میروید از عقب او آمده گفتند بسر قبر میروید تا در آنجا گریه کند. و مریم چون بجایی که عیسی بود رسید او را دیده بقدمهای او افتاد و بدو گفت ای آقا اگر در اینجا میبودی برادر من نمی‌مرد. عیسی چون او را گریان دید و یهودیان را هم که با او آمده بودند گریان یافت در روح خود بشدت مکدر شده مضطرب گشت.. و گفت او را کجا گذارده اید؟ او گفتند ای آقا بیا و ببین. عیسی بگریست. آنگاه یهودیان گفتند بنگرید چقدر او را دوست میداشت. بعضی از ایشان گفتند آیا این شخص که چشمان کور را باز کرد نتوانست امر کند که این مرد نیز نمیرد. پس عیسی باز بشدت در خود مکدر شده نزد قبر آمد و آن غاره بود سنگی بر سرش گذارده. عیسی گفت سنگ را بردارید. مرتا خواهر میت بدو گفت ای آقا الان متعفن شده زیرا که چهار روز گذشته است. عیسی بوی گفت: آیا بتو نگفتم اگر ایمان بیاوری جلال خدایا خواهی دید. پس سنگ را از جاییکه میت گذاشته شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا انداخته گفت: ای پدر ترا شکر میکنم که سخن مرا شنیدی. و من میدانستم که همیشه سخن مرا میشنوی و لکن بجهت خاطر این گروه که حاضرند گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی.. چون این را گفت به آواز بلند ندا کرد **ایلعازر بیرون بیا** در حال آن مرده دست و پای به کفن بسته بیرون آمد و روی او بدستمالی پیچیده بود. عیسی بدیشان گفت او را باز کنید و بگذارید برود.....

زنده کردن ایلعازر را یکبار و دوبار دیگر بخوان. تو میگوئی ایلعازر ایمانش را از دست داده بود و مسیح رفت تا او را نصیحت کند و ایمانش را باو باز گرداند. اگر در آئین شما کسی ایمانش ضعیف شود او را کفن میکنند و در قبر میگذارند؟ و برایش مجلس عزاداری برپا میکنند؟

در صفحه صدویک بنقل از سر عباس افندی مینویسد: فرض کنیم انبیای الهی معجزاتی کرده باشند دلیل کافی برای مردم نیست چه هم ه افراد بشر در ساعت انجام آن معجزه در آن محل حاضر نبودند که خود بچشم خود ببینند و قبول کنند فقط میتوان برای آن چند نفری که حاضر بودند خارق عادات محسوب گردد و برای مردم دیگر دلیل کافی محسوب نمیشود. چه رسد به افرادی که قرن ها بعد بدنیا میآیند. اگر معجزات را برای آنها دلیل بیاوریم مورد قبول واقع نخواهد شد چه از طرف مومنین و دوستان آن پیغمبر بیان شده همه اقوام و طوایف این نسبت ها را به محبوب و معبود خود میدهند پس نمیتوان به معجزات متکی شد و آنها را دلیل حقانیت آن ظهور دانست.

در شهادت حضرت مسیح در انجیل مذکور است که ظلمت احاطه کرد و زلزله شد و حجاب هیکل منشق شد و اموات از قبور برخاستند. اگر این بظاهر بود واقعه عظیمی بود البته در تاریخ ایام درج میشود و سبب اضطراب قلوب میشد... این وقایع در هیچ تاریخی نوشته نشده پس معلوم است ظاهر عبارت نیست بلکه جمیعاً معنی دارد.

مرشد شما جناب عبدالبها در کتاب مفاوضات مینویسد: من ذکر معجزات جمال مبارک نکنم شاید سامع گوید که این روایت است و محتمل الصدق والکذب و در ضمن رد معجزات پیامبران حقیقی پدرش را نیز وارد ماجرا میکند و جزء پیغمبران ذکر میکنند داستان ملا حسن عمو و یا سیدی که چندین خارق عادت از میرزا حسین علی نوری را در کتابی نوشته که هیچکس آنرا ندیده و خبری از آن نشنیده است، نقل میکند که اساسی ندارد. جالب توجه آن است که شخص بهالله در لوح خطاب به آقا جواد کاشانی مینویسد: ولکن الناس اکثرهم لا یفقهون آنچه از ظهور معجزات ذکر شد آنچه نسبت به این حقیر است کذب محض و افترا المکذوبون. یکبار دیگر بخوان. عباس افندی میگوید پدرم معجزات زیادی کرد که من ذکر نمیکنم و پدر میگوید: هر که بمن نسبت معجزه بدهد دروغگو است. و تو در این میان سرگردان مانده ای و خودت را بدر و دیوار میزنی. از طرف دیگر چون مطالعات منحصراً به نوشته هائی است که اساس درستی ندارند، شاید هم اطلاعات فقط در دایره شنیده هایت محصور شده و از عالم حقیقی دور مانده ای. برای اطلاع تو لازم است بتو بگویم که صلیب مسیح، ظلمت روی زمین، پاره شدن پرده هیکل، زلزله و تمام این وقایع در چندین تاریخ غیر مسیحی ذکر شده. کتبی را که نام میرم بخوان تا دیگر نادانسته مطلبی را حاشا نکنی. تاریخ قدیم یهود بقلم یوسف بن متنبی (جوزفوس فلاویوس)، تاریخ سنای روم، تاریخ تالوس، تاریخ جولیس آفریکانوس، تاریخ فیلوپون، تاریخ کرنلیوس تاکیتوس، وقایع روزانه در امپراتوری هدرین، تاریخ لوسین ساموساتا و کتاب نویسنده قدیم سوریه ای مارا سراپیون. حتی موشه بر میمون (مونایدز) که نظر خوشی نسبت به مسیحیت نداشت این وقایع را به تفصیل نقل کرده است. اگر تو خبر نداری دلیل آن نیست که وجود نداشته و نبوده. در این جهان بزرگ خیلی چیزها هست که من و تو از آن ها خبر نداریم.

در صفحه یکصد و دو مینویسد: در تورات کریم شموئیل اول باب بیست و هشت آیه یازده زن ساحره شموئیل پیغمبر را زنده نمود و از او سوالاتی چند نمود در خصوص شاول در این صورت امتیاز و رجحان حضرت مسیح بر آن زن ساحره چیست او هم همان عملی را

کرد که مسیح کرد.

هنوز نوشته هایت جلو چشمانم میرقصد که میگوئی زنده کردن ایلعازر معنی دارد و او ایمانش را از دست داده بود و حالا میگوئی که مسیح هم مثل زن ساحره مرده ای را زنده کرد و رجحانی بر او ندارد. کدام حرفت را باور کنم؟ و اما مطلبی را که نوشته ای با هم بررسی میکنیم:

شائول پادشاه یهود روحپرسی و فالگیری را غدن کرده بود ولی زمانی که همه درهارا بروی خودش بسته دید بفکر روح پرسی افتاد و با لباس مبدل بسراغ زنی رفت که روحپرسی و فالگیری میکرد از کتاب اول سموئیل نبی باب بیست و هشت و یک آیه قبل از آنکه یعقوب کنترائی نقل کرده است، چنین میخوانیم: آن زن وی را گفت اینک آنچه شائول کرده است میدانی که چگونه اصحاب اجنه و فالگیران را از زمین منقطع نموده است پس تو چرا برای جانم دام میگذاری تا مرا بقتل برسانی؟ و شائول به یهوه برای او قسم خورده گفت: به حیات یهوه قسم که از این امر بتو هیچ بدی نخواهد رسید. آن زن گفت از برایت که را آورم او گفت برای من سموئیل را برآور. و چون آن زن سموئیل را دید باواز بلند صدا زد و شائول را خطاب کرده گفت برای چه مرا فریب دادی زیرا تو شائول هستی. پادشاه ویرا گفت مترس چه دیدی؟ آن زن در جواب شائول گفت خدائی را میبینم که از زمین برمیآید. او وی را گفت صورت او چگونه است زن گفت مرد پیری بر میآید و به ردائی ملبس است پس شائول دانست که سموئیل است و رو بزمین خم شده تعظیم کرد.

آنچه که تو نوشته ای جعل حقیقت است. کجا نوشته که زن ساحره مرده را زنده کرد؟ آنطور که کتاب مقدس میگوید او زنی بود که روحپرسی میکرد. آیا احضار روح و روحپرسی با زنده کردن مرده ای که چهار روز از مرگش گذشته و دفن شده بود یکی است؟ خدا تو را ببخشد که از هیچ تحریف و دروغی روگردان نبستی. کار آن زن ساحره را که تو با احیای ایلعازر در یک ردیف میدانی قیاس مع الفارق است. مگر عیسی مسیح هم روحپرسی و فالگیری میکرد؟

صفحه یکصد و سه بعد راجع به معجزات الیشع است که باز هم مینویسد: معجزات دلالت مستقلة بر اثبات صدق ادعای نبوت ندارد و بر مردمی که معجزات را بچشم خود ندیده اند دلیل کافی نیست و قابل ارزش نمیباشد. (این جمله را از مفاوضات بعاریت گرفته) چنانچه معجزات حضرت موسی را زردشتیان قبول ندارند و جمیع آن را کذب و افترا میدانند. من تا امروز نشنیده ام که برادران زردشتی ما کوچکترین بی احترامی و یا خدای ناکرده نسبت ناروانی به حضرت موسی داده باشند. بر فرض که معجزات او را قبول نداشته باشند. عدم پذیرش آنها ذره ای از مقام و قدوسیت حضرت موسی کم نمیکند. مسیحیان بفرمان عیسی مسیح کتب تورات و انبیای بنی اسرائیل را قبول دارند و ارج مینهند. ایجاد شک و تردید مخصوص اقلیتی است که چون خود هیچ ندارند، آنچه را که دیگران دارند زیر سوال میبرند.

آیا پطرس بیسواد بود؟

کنترائی در صفحه یکصد و شش کتاب رجعت مسیح مینویسد: پطرس حواری از تربیت ظاهری مقدس و مبری بود بدرجه ای که ایام هفته را نمیتوانست نگاه دارد. در هفته هفت بسته نان در انبان میگذاشت و هر روز یکدانه از آن را صرف مینمود چون بسته ها در روز هفتم تمام میشد میفهمید که روز هفتم است و باید به کنیسه برود.

خواهش میکنم سه سطر بالا را یکبار دیگر بخوانید. نمیدانم کدام فرد عقل باخته ای این اتهام را به آقای کنترائی ما یاد داده و او هم بدون بررسی با مسئولیت خودش در کتابش آورده. البته در چند صفحه قبل تذکر دادم که نویسنده کتاب پر از افترای "ارجعت مسیح" شخصی مقتری است. یکبار دیگر هم تکرار میکنم که این فرد بر اساس شنیده های خودش آسمان و ریسمان بهم میبافد و حرفهائی بی پایه و ادعاهائی بجانگانه عنوان میکند. اگر انصاف داشته باشیم همین یک مورد برای ثبوت ادعای ما کافی است. او مینویسد پطرس شخصی بیسواد بود و ایام هفته را با تمام کردن هفتمین بسته نان تشخیص میداده! در صورتیکه رسالاتی که از پطرس در دست داریم و بسیار سنگین و متین نوشته شده خلاف مطلق این ادعای نابخردانه را ثابت میکند. نمیدانم این تهمت را کدام شخص عوامفریبی ابداع کرده و به ساده دلانی مثل یعقوب کنترائی تلقین کرده است. اگر به کتب عهد جدید دسترسی دارید رسالات اول و دوم پطرس را بخوانید و ببینید شخصی که ادعا شده بیسواد و احمق بود چگونه توانست این رسالات را بنویسد. شاید کنترائی جواب داشته باشد، نا گفته نگذارم که همین پطرس شخصی بود که مسیحیت را در امپراتوری روم گسترش داد.

صلیب و قیام مسیح از مردگان:

نویسنده رجعت مسیح با کمال تردستی سعی کرده اختلافاتی بین مندرجات اناجیل اربعه پیدا کند که نتوانسته چون وجود ندارد. ولی

تیری بتاریکی انداخته و مینویسد : این همه اختلافات را چگونه میشود باور کرد ؟ نباید از انصاف گذشت که این مرد عامی بیگناه است. او فریب خورده و در دام تزویر و تذبذب گرفتار شده است.

پاسخ این بخش اندکی طولانی تر خواهد بود زیرا باید چند روزی به عقب برگردیم و از روزی شروع کنیم که مسیح به صلیب آویخته شد : آنطور که در تورات و کتب انبیای بنی اسرائیل نبوت شده بود و انجیل مقدس و کتب تاریخی (حتی کتب تاریخی مخالفین مسیحیت) گواهی میدهند، عیسی مسیح بار گناهان ما را بر دوش گرفت و با فدیۀ جان خود بهای قصورات ما را پرداخت. نکته اینجا است که مسلکی که یعقوب کنیرائی پیرو آن است، مصلوب شدن عیسی را قبول ندارد و رد میکند. مفاوضات عبدالباها در صفحه هفتاد و هشت سطر دهم مینویسد : حضرت مسیح فرید و وحید من دون ظهیر و معین و بدون سپاه و لشکر در نهایت مظلومیت در مقابل جمیع من علی الارض علم الهی بلند نمود و مقاومت کرد و جمیع را عاقبت مغلوب نمود ولو **بظاهر** مصلوب گردید. منظور نویسنده مفاوضات از سطور بالا تشریح مجدد عقیده اسلامی است که میگوید و ماصلبو و ما قتلو (صلیب نشد و بقتل نرسید) و ادامه میدهد : خداوند متعال عیسی مسیح را زنده به آسمان بالا برد و با تغییر شکل ظاهری یهودای اسخریوطی او را بشکل مسیح در آورد که بجای مسیح دستگیر و مصلوب شد.

این تفسیر نیز ناپذیرفتنی است چون نبوتها و اناجیل شهادت میدهند که یهودا پشیمان شد و سی پاره نقره را که در ازای تسلیم مسیح گرفته بود در حیاط معبد ریخت و رفته خودش را حلق آویز کرد. کهنه یهود این پول را که پول خون بود وارد خزانه معبد نکردند بلکه با آن قطعه زمینی را از یک کوزه گر خریدند و آنرا به مدفنی برای غریبا در اورشلیم تخصیص دادند. جالب اینجا است که این مطلب نیز هفتصد سال قبل از تولد عیسی مسیح در کتب انبیای بنی اسرائیل با ذکر جزئیات نبوت شده بود.

برگردیم بسراغ نویسنده "رجعت مسیح" که معتقد است عیسی **ظاهراً** مصلوب شد (یعنی نمایشی بود و او مصلوب نشد !) با این ترتیب قیام او بعد از سه روز هم منتفی است و معنی ندارد. اما همین آقای نویسنده در صفحه یکصد و بیست و یک کتابش مینویسد : علمای یهود با مصلوب ساختن حضرت مسیح (همان که مولا و مقتدایش میگوید مصلوب نشد) بخیال خود امر الهی را از بین برده و شعله آنرا خاموش نمودند. حواریون هر یک از بیم جان به نقطه ای رفتند... در آن مدت کوتاه همه چیز از هم پاشیده شد. میرفت که کم کم از خاطره ها محو شود. در روز سوم مریم مجدلیه که محل انزوای حواریون را میدانست به مخفی گاه های آنان رفته و آنان را جمع نمود و با مواعظ خود آنان را امیدوار ساخت... میتوان گفت آنچنان اثری در کلماتش بود که جامعه مسیحیت مجدد بحرکت آمد و روح ایمان زنده گشت... این بود برخاستن عیسی در روز سوم.

بالاخره معلوم نشد که عیسی مسیح مصلوب شد یا نه ؟ یک جا مینویسد نمایشی مصلوب شد و کنیرائی مینویسد علمای یهود او را مصلوب کردند. این را میگویند... در... و اختلاف صد در صد ! کدام راست میگویند و در این میان دروغگو کیست ؟ به انجیل مراجعه میکنیم. انجیل یوحنا در باب بیستم پس از آنکه شرح میدهد که مریم مجدلیه و آن مریم دیگر بسر قبر رفتند و قبر را خالی یافتند و آمده و بشاگردان خبر دادند، از آیه شانزده بیعد مینویسد : در شام همان روز که یکشنبه بود هنگامی که در ها بسته بود جائیکه شاگردان بسبب ترس از یهود جمع بودند، ناگاه عیسی آمده در میان ایشان ایستاد و بدیشان گفت سلام بر شما باد. و چون این را گفت دستها و پهلوی خود را بایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند را دیدند شاد گشتند. باز عیسی بایشان گفت سلام بر شما باد. چنانکه پدر مرا فرستاد من نیز شما رامیفرستم...

اما تو ما که یکی از آن دوازده بود و او را توام میگفتند وقتی که عیسی آمد با ایشان نبود. پس شاگردان دیگر بدو گفتند خداوند را دیده ایم. بدیشان گفت : تا در دو دستش جای میخ هارا نبینم و انگشت خود را در جای میخ ها نگذارم و دست خود را بر پهلوی منم ایمان نخواهم آورد. بعد از هشت روز باز شاگردان با تو ما در خانه جمع بودند و در ها بسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده گفت : سلام بر شما باد. پس به تو ما گفت انگشت خود را باینجا بیاور و بر پهلوی من بگذار و بی ایمان مباش بلکه ایمان دار. تو ما در جواب وی گفت ای خداوند و ای خدای من. عیسی گفت : ای تو ما بعد از دیدن ایمان آوردی خوشا بحال آنانی که ندیده ایمان آوردند. (تو ما همان شاگرد عیسی مسیح است که به ایران آمد، اولین کلیسای مسیحی را در ایران بنا کرد و سپس به هندوستان رفت).

یوحنا رسول در باب بیست و یکم کتاب خود ادامه میدهد : بعد از آن عیسی باز خود را در کناره دریای طبریه بشاگردان ظاهر ساخت و بر اینطور نمودار گشت. شمعون پطرس و توامای معروف به توام و نتنائیل که از قنای جلیل بود و دو پسر زبدی و دو نفر دیگر از شاگردان او جمع بودند. شمعون پطرس بایشان گفت میروم تا صید ماهی کنم. باوگفتند ما نیز با تو میآئیم پس بیرون آمده به کشتی سوار شدند و در آن شب جیزی نگرفتند و چون صبح شد عیسی بر ساحل ایستاده بود لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است. عیسی بدیشان گفت ای بچه ها نزد شما خوراکی هست ؟ باو جواب دادند که نی. بدیشان گفت دام را بطرف راست کشتی بیاندازید که خواهید یافت. پس انداختند و از کثرت ماهی نتوانستند آنرا بکشند. پس آن شاگردی که عیسی او را محبت مینمود به پطرس گفت خداوند است. چون شمعون پطرس شنید که خداوند است جامه خود را بخویشتن پیچید چونکه برهنه بود و خود را در دریا انداخت. اما شاگردان دیگر در زورق آمدند زیرا از خشکی دور نبودند مگر قریب به دوپست ذراع و دام را میکشیدند. پس چون بخشی آمدند آتشی افروخته و ماهی

بر آن گذارده و نان دیدند. عیسی بدیشان گفت از ماهی که الان گرفته اید بیاورید. پس شمعون پطرس رفت و دام را بر زمین کشید پر از صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ و با وجودی که اینقدر بود دام پاره نشد. عیسی بدیشان گفت بیائید بخورید ولی احدی از شاگردان جرئت نکرد که از او بپرسد تو کیستی زیرا میدانستند که خداوند است. آنگاه عیسی آمده نان را گرفته بدیشان داد و همچنین ماهی را. و این مرتبه سیم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان خود را بشاگردان ظاهر کرد.

یکی دیگر از مواردی را که عیسی بشاگردان خود ظاهر شد از انجیل لوقا باب بیست و چهار از آیه سی و سه نقل میکنم که حقیقت را اینگونه بیان میکند: در آن ساعت برخاسته باورشلیم مراجعت کردند و آن یازده را یافتند که با رفقای خود جمع شده میگفتند خداوند در حقیقت برخاسته و به شمعون ظاهر شده است. و آن دو نفر نیز از سرگذشت راه و کیفیت شناختن او هنگام پاره کردن نان خبر دادند. و ایشان در این گفتگو میبوندند که ناگاه عیسی خود در میان ایشان ایستاده بایشان گفت سلام بر شما باد. اما ایشان لرزان و ترسان شده گمان بردند که روحی میبینند. بایشان گفت چرا مضطرب شدید و برایچه در دلهای شما شبهاست روی میدهد. دستها و پاهایم را ملاحظه کنید که من خود هستم. و دست بر من گذاشته ببینید زیرا که روح گوشت و استخوان ندارد چنانکه مینگرید در من است. این را گفت و دستها و پاهای خود را بایشان نشان داد. و چون ایشان هنوز از خوشی تصدیق نکرده و در عجب مانده بودند بایشان گفت چیز خوراکی در اینجا دارید؟ پس قدری از ماهی بریان و شانهٔ عسل بوی دادند. پس آنرا گرفته پیش ایشان بخورد.

تصور میکنم برای رد ادعای بی پایهٔ آنهایی که منکر قیام عیسی خداوند هستند، همین چند سطر کافی باشد. در سطور آینده به بررسی خودمان ادامه میدهیم:

هر چند تمام صفحات کتاب "رجعت مسیح" پر از گمراهی است، بررسی تمام نکات بسیار طولانی خواهد شد. این است که هر چند صفحه یکبار نکته را بر ملا میکنم و تزویری را آشکار! در صفحه یکصد و بیست و هفت سطر آخر جمله ای را از قول یوحنا رسول با مهارت و تردستی تحریف میکند تا معنا و مقصود جملهٔ اصلی را بنفع آئینش تغییر بدهد. توجه کنید: آقای کتیرائی مینویسد: یوحنا باب شانزده آیه هفت میگوید: من بشما راست میگویم که رفتن من برای شما مفید است. زیرا اگر نروم تسلی دهنده (دیگر) نزد شما نخواهد آمد. اورا نزد شما میفرستم چون او آید جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود این را میگویند تهمت، ربا، و بقول همردیفان کتیرائی حکمت و خود فریبی. ترفندی که نویسنده محترم بکار برده افزودن لفظ (دیگر) است که معنای جمله را بکلی زیرورو میکند. برای تفهیم بهتر مطلب به انجیل یوحنا باب شانزده آیه هفت مراجعه میکنیم، که مینویسد: لیکن چون این را بشما گفتم دل شما از غم پر شده است و من بشما راست میگویم که رفتن من برای شما مفید است زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم اورا نزد شما میفرستم. و چون او آید جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود. میبینید که اشاره ای به لفظ دیگر نیست. و نویسنده آنرا عمداً بکار برده است.

نمیتوانم بگویم که آقای کتیرائی نفهمیده چنین اشتباه وحشتناکی مرتکب شده زیرا این ترفند خود را بار دیگر هم بکار برده و با کمال سوء نیت باز هم آیه سی و شش باب چهاردهم انجیل یوحنا را تحریف کرده و مینویسد: تسلی دهنده (دیگر) که پدر اورا با اسم من میفرستد.... در صورتیکه اصل آیه میگوید: لیکن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر اورا با اسم من میفرستد، او همه چیز را بشما تعلیم خواهد داد و آنچه را که گفتم بیاد شما خواهد آورد.

تفسیر جالبی از مزامیر داود:

در صفحه یکصد و بیست و نه به نقل از مزامیر داود آیه دو از مزامور یکصد و ده مینویسد: عصای قوت تو را خداوند از صهیون خواهد فرستاد بعد این آیه را تفسیری جالب کرده و میگوید: کوه کرملم محل زیارت و عبادت خداوند در روی زمین تعیین گشته. این از تعبیری است که میگویند مرغ پخته از این تعبیر خنده اش میگیرد!!!

علامت بازگشت مسیح:

در صفحه یکصد و چهل و نه رجعت ثانوی مسیح را پیش کشیده و از انجیل متی باب بیست و چهار آیه سی نقل میکند: آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت جمیع طوایف زمین سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابر های آسمان با قوت و جلال عظیم میآید.

آقای کتیرائی در سطر ششم همین صفحه اظهار عقیده میکند که مقصود از ابر اموری است که مخالف نفس و هوی ناس است. در ظهور اول مسیح در بین قوم یهود عرفان و عمل به تعالیم تورات از بین آن جامعه رخت بر بسته بود... اگر یهود به تعالیم الهی آشنا

بودند و عمل میکردند مسیح را میشناختند و آن جوهر الجواهر را مصلوب نمیکردند (بیبیاد داشته باشیم که عبدالباها در صفحه هفتاد و هشت سطر سیزده مفوضات مصلوب شدن عیسی را انکار کرده و نوشته بظاهر مصلوب شد، یعنی نمایشی بود)

صفحه یکصد و پنجاه و سه سطر دوازده بدنبال ادعاهائی موهوم مینویسد: غافل از اینکه در کتب انبیای بنی اسرائیل درباره ظهور ولد داود ابدأ چنین مطالبی گفته نشده که باید دفعه اول بمظلومیت و دفعه ثانی به عزت و سلطنت باشد یکبار نوشتن و یکبار دیگر هم مینویسم که نباید با کمال خودپسندی منکر واقعیات شوی. کتب انبیای بنی اسرائیل را مطالعه کن تا ببینی که تمام جزئیات تولد، زندگی، مرگ، قیام و بازگشت عیسی مسیح با دقت بیمانندی نبوت شده است. چون این مطلب را در کتاب دیگری شرح داده ام و قدری مفصل است از خواننده محترم تقاضا میکنم به کتاب (در جستجوی ماشیح) مراجعه بفرمایند.

اما در مورد آقای یعقوب کنیرائی بهتر بود که او قبل از هر گونه اظهار نظر سری به کتاب مقدس عهد جدید، کتاب اعمال رسولان، باب اول از آیه هشت میزد و میخواند: لیکن چون روح القدس بر شما آید قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره تا اقصای جهان. و چون بسوی آسمان چشم دوخته میبوندند هنگامیکه او میرفت ناگاه دو مرد سفید پوش نزد ایشان ایستاده گفتند ای پسران جلیلی چرا ایستاده بسوی آسمان نگرانید. همین عیسی که از نزد شما با آسمان بالا برده شد باز خواهد آمد بهمین طوریکه او را بسوی آسمان روانه دیدید. ساده تر از این امکان نداشت جمله ای ذکر شود و احتیاجی به تفسیر و تحمیق نیست من مطمئن هستم که خود میرزا حسین علی (بهالله) هم از تفسیر های اطرافیانش بتنگ آمده بود که گفت: من ینول هذا لایه او یفسر هابغیر منزل فی الظاهر انه محروم من روح الله و رحمتها لئی سبقت العالمین. (ترجمه: کسیکه تاویل نماید این آیه را یا تفسیر کند بغیر آنچه نازل شده در ظاهر، او محروم است از روح خدا و رحمت او که پیشی گرفته بر عالمیان..)

معنی آسمان و زمین! ...

حیف است که اندکی به مطایبات آقای یعقوب کنیرائی گوش نکنیم: او در صفحه یکصد و پنجاه و شش مینویسد: مقصود از کلمه آسمان و ارض که در کلمات الهیه نازل شده آن نیست که مردم فهم کرده اند که آلوده از ظنون و اوهام آنان است. مقصود از ارض اراضی قلوب و معارف است که در یوم ظهور بقدرت پروردگار منزل آیات سموات ادیان سالقه پیچیده میشود و آثار عتیقه و اطوار قدیمه بالکل زائل و معدوم میگردد و آسمان جدید که عبارت از شرع و دین تازه است ارتفاع میابد. و ارض معارف تبدیل میشود معارف جدید و آثار بدیعه در جمیع موارد ایجاد میگردد.

بعد از این جمله بیسروته و بیمعنی جملاتی شکسته بسته از سفر خروج باب نوزده آیه نه بیعد نقل میکند و مینویسد: خداوند به موسی گفت اینک من در غمام مظلّمه بر تو میآیم تا وقت متکلم شدنم بتو قوم بشنوند و باور کنند. تمامی کوه سینا را دود فرا گرفت بسبب آنکه خداوند در آتش بر آن نزول نموده بود. خداوند بر کوه سینا نازل شد و خداوند موسی را صدا زد که موسی بر آمد خدا بموسی فرمود که به بنی اسرائیل چنین بگو که شما دیدید که با شما از آسمان متکلم شدم خدایان سیمین و زرین مسازید.

متأسفانه یعقوب کنیرائی که در متن کتابش ادعا میکند که با زبان عبرانی و تورات مقدس آشنا است، یک آیه از تورات را فراموش کرده و یا بدون اعتنا از آن میگردد. در کتاب تثنیه باب چهار آیه سه میگوید: بر کلامیکه من بشما امر میفرمایم چیزی میفزانید و چیزی از آن کم منمائید. برای توضیح بیشتر با هم جملات تورات مقدس را از باب نوزده کتاب خروج آیه نه میخوانیم: و خداوند بموسی گفت اینک من در ابر مظلم نزد تو میآیم تا هنگامیکه با تو سخن گویم قوم بشنوند و بر تو نیز همیشه ایمان داشته باشند. و از آیه شانزده اضافه میکند: و واقع شد در روز سیم بوقت طلوع صبح که رعد ها و برقه ها و ابر غلیظ بر کوه پدید آمد و آواز کرنای بسیار سخت بطوریکه تمامی قوم که در لشکرگاه بودند بلرزیدند. و موسی قوم را برای ملاقات خدا از لشکرگاه بیرون آورد و در پایان کوه ایستادند و تمامی کوه سینا را دود فراگرفت زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرده و دودش مثل دود کوره بالا میشد و تمامی کوه سخت متزلزل گردید. و چون آواز کرنا زیاد و زیاده سخت نواخته میشد موسی سخن گفت و خدا او را بزبان جواب داد و خداوند بر کوه سینا بر قلّه کوه نازل شد و خداوند موسی را به قلّه کوه خواند و موسی بالا رفت.

سعی کردم با استفاده از کلماتی که نویسنده محترم برای تفسیر و تبدیل بکار میگیرد، آیات فوق را تفسیر کنم. متأسفم که نتوانستم. آن نوع تحریف استعداد مخصوصی میخواهد که من فاقد آن هستم. تورات مقدس میگوید خدا موسی را بزبان جواب داد. چگونه میشود آیه ای با این فصاحت را بصورت معما در آورد؟ که آسمان یعنی دین و زمین یعنی قلوب مردم. بقیه اش هم الوده به اوهام و ظنون است!

تفسیری دیگر :

به تفسیر دیگری از یعقوب کنیرائی توجه کنید که خود یکی از شاهکار های او است . او در صفحه یکصد و شصت کتابش، سطر چهارم مینویسد :

یک : بزودی میآیم یعنی ظهور بعد خیلی زود ظاهر میشود. (شاید فراموش کرده که خدای اولش یعنی سید علی محمد شیرازی در کتاب بیان پیشگویی کرده که من بظهر الله بین هزار و پانصد و یازده سال تا دو هزار و یکسال دیگر میآید - بین اسم الله الاغیث تا المستغاث بیان فارسی صفحات شصت و یک و شصت و دو)

دو - نام خدای خود. (استغفر الله) یعنی : حضرت بها الله

سه - نام شهر خدای خود یعنی اسم شریعت حضرت بهالله که بهائی است.

در صفحه یکصد و شصت و یک سطر بیست و سوم مینویسد : آیا در ظاهر معنی و مفهوم هر چشمی او را خواهد دید این نیست. کنفرانس های عظیمی که در سرتاسر جهان بهائیان منعقد کردند و خبر آن در رسانه های گروهی، روزنامه ها، رادیو و تلویزیون به سمع اهل عالم رسید. این همان نیست که هر چشمی او را خواهد دید ؟ این کشف بزرگ را به یعقوب کنیرائی تبریک میگویم که میفرماید با حس سامعه (شنوایی) هم میتوان دید. او ادامه میدهد : در غیر اینصورت تصور این که ممکن است در ظهور مسیح هر چشمی او را ببیند بی معنی و غیر ممکن و امری غیر معقول است. برای او نمیتواند غیر از این باشد چون نمیفهمد و نمیتواند آنرا درک کند پس بیمعنی، غیر ممکن و غیر معقول است. نتیجه میگیریم که یعقوب کنیرائی عقل کل است و آنچه را که در ماورای فکر بسیار محدود او وجود دارد و او از درکش عاجز و ناتوان است، امری بیمعنی، غیر ممکن و غیر معقول است.

شیطان کیست ؟

صفحه یکصد و شصت و چهار سطر اول سوالی را مطرح کرده و میپرسد : عقیده شما در باره شیطان و ابلیس چیست ؟ و خودش جواب میدهد : شیطان یا ابلیس کلمه ای است که مانند فرشته از تورات عهد عتیق گرفته شده و در انجیل مقدس به علل گوناگونی ذکر شده. همچنانکه فرشته بر مومنین اطلاق میشود شیطان هم به افراد شرور و غیر مومن و کسانی که در قلوب مومنین وسوسه میکنند تا آنان را از طریق خود برگردانند گفته میشود. چنانکه مسیح یهودای اسخریوطی که تسلیم کننده مسیح شد را ابلیس خوانده. انجیل یوحنا باب شش آیه هفتاد : عیسی بدیشان جواب داد آیا من شما دوازده را برنگزیدم و حال آنکه یکی از شما ابلیس است و این را درباره یهودا پسر شمعون اسخریوطی گفت زیرا او بود که میبایست تسلیم کننده وی باشد.

در اینجا من شهادت یعقوب کنیرائی را ستایش میکنم زیرا تحریف نیز شهادت میخواهد و او نشان میدهد که در این امر استاد است. اصل آیه میگوید : یکی از شما ابلیسی است یعنی پیرو ابلیس است. اینجا نیز کم کردن حرف (ی) معنای جمله را عوض میکند.

صفحه یکصد و شصت و شش مینویسد : این عقیده بین بعضی از مردم شایع است که شیطان وجود خارجی دارد. در امریکا گروه کثیری عبادت شیطان میکنند و... (درست مینویسد. گروه شیطان پرستان نه تنها در امریکا بلکه در سرتاسر دنیا از جمله در حد فاصل ایران و عراق و حتی استان مرکزی زندگی میکنند و طبق آخرین گزارشی که منتشر شده تعدادشان متجاوز از بیست و سه میلیون نفر است.) کنیرائی در سطر ششم همین صفحه اضافه و افاضه میکند که : این عقیده و سخافت آن را میتوان در خلال کتب مقدسه پیدا کنیم و به بی اساس بودن این عقیده پی ببریم. بعد از آنهمه تحریف، تزویر و ریا جرئت پیدا کرده و مینویسد کتب مقدسه **سخیف و بی اساس** است. پاسخ این بی ادبی را به کتب مقدسه حواله میکنم، توجه بفرومائید : کتب پادشاهان مینویسد : شیطان داود را اغوا نمود کتاب ایوب باب یک آیه نه مینویسد : شیطان در جواب خداوند گفت آیا ایوب مجاناً از خدا میترسد ؟ انجیل متی باب دوازده آیه بیست و شش : اگر شیطان شیطان را بیرون کند هر آینه بخلاف خود منقسم گردد پس چگونه سلطنتش پایدار ماند ؟

ایوب باب اول آیه سیزده : خداوند به شیطان گفت اینک همه اموالش در دست تو است لیکن دستت را بر خود او دراز نکن. پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت. انجیل لوقا باب چهار آیه هشت : ای شیطان، مکتوب است خداوند خود را پرستش کن و غیر او را عبادت نما. انجیل لوقا باب ده آیه هیجده : بدیشان گفت من شیطان را دیدم که چون برق از آسمان میافتد. رساله برومیان باب شانزده آیه بیست : و خدای سلامتی بزودی شیطان را زیر پاهای شما خواهد سائید. فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد. دوم قرننتیان باب دو آیه یازده : تا شیطان بر ما برتری نیابد زیرا از مکاید او بیخبر نیستیم. و مکاشفه یوحنا رسول باب دو آیه سیزده که مینویسد : اعمال و مسکن تو را میدانم که تخت شیطان در آنجا است.

خواننده محترم، این چند نمونه آیتی از کتاب مقدس است که شیطان را معرفی میکند که هست. ولی از نظر آقای یعقوب کتیرائی که ادعا میکند ادیان سلف را قبول دارد، همه اش دروغ، سخیف و بی اساس است. تا نظر و قضاوت شما چه باشد. اما یک نکته مسلم است و آن اینکه هیچ آئینی نمیتواند بر پایه جعل، تحریف، ربا، دروغ، تهمت و انکار حقایق پایدار بماند.

مسیح و افعال شیطان :

آقای کتیرائی در صفحه یکصد و شصت و هشت مینویسد : ناپود کردن شیطان منحصر به ظهور ثانی مسیح نیست در ظهور اول هم قرار بود که حضرت مسیح افعال ابلیس را ناچیز گرداند و مرگ را ناپود نماید. حضرت مسیح در نامه اول یوحنا فصل سه آیه هشت میفرماید : آنکس که معصیت مینماید ابلیس است ز آنرو که ابلیس از نخست معصیت نمود و پسر خدا از اینجهت ظاهر شد که افعال ابلیس را ناچیز گرداند.

همانطور که چند بار نوشتیم، یعقوب کتیرائی از هیچ اقدامی ابا ندارد. این شخص با کم کردن و یا افزودن بعضی کلمات معانی جملات را به نفع اعتقاداتش تغییر میدهد. آیه که او نقل میکند، میفرماید : کسی که گناه میکند از ابلیس است که از ابتدا گناهکار بوده است. این آیه را یکبار دیگر بخوانید و با آنچه او تحریف کرده مقایسه کنید. خواهید دید که افزودن (از) معنی جمله را بکلی عوض میکند.

جابجائی نبوت ها و نسب نامه بهالله :

نویسنده محترم از صفحه یکصد و نود و یک ببعد سعی دارد که نبوتهای مربوط به تولد عیسی مسیح را به میرزا حسین علی نوری (بها الله) بچسباند و مینویسد : از آنجائی که مسیحیون معتقد هستند که مسیح پدر نداشت و از روح القدس متولد شد با رساندن نسب حضرتش بدواد پایه استدلال خود را خراب نموده اند. اما نسب حضرت بها الله از یکطرف به ساسانیان و از جهتی به اسرائیل میرسد. نسب ساسانیان از طرف مادر به بنی اسرائیل میرسد. مسعودی در جلد دوم کتاب خود بنام مروج الذهب و معادن الجواهر در فصل بیست و چهار گوید و ام ساسان الاکبر من بنی اسرائیل من الصبایا و هی بنت سانال بدین معنی که مادر ساسان بزرگ از بنی اسرائیل دختر شخصی بنام سانال بوده.....

در مورد نسب نامه میرزا حسین علی بها شرح جالبی در کتاب (تحری حقیقت) بقلم دانشمند گرامی جناب سهیل فاضل آمده است که بسیار گویا است و با اجازه ایشان بخشی از آنرا در این قسمت نقل میکنم. صفحه یکصد و شصت و دو کتاب مفاوضات عبد البها میگوید : بعضی از خانمان و دودمان ها بموهبتی مخصوص گردند مثلاً سلاله ابراهیمی بموهبتی مخصوص بوده که جمیع انبیای بنی اسرائیل از سلاله ابراهیمی بودند این موهبت را خدا بآن سلاله عنایت فرمود. حضرت موسی از طرف پدر و مادر و حضرت مسیح از طرف مادر و حضرت محمد و حضرت اعلی و جمیع انبیای بنی اسرائیل و مظاهر مقدسه از آن سلاله اند. جمال مبارک نیز از سلاله ابراهیمی هستند چون حضرت ابراهیم غیر از اسمعیل و اسحق پسر های دیگر داشت که در آن زمان به صفحات ایران و افغانستان هجرت نمودند و جمال مبارک نیز از آن سلاله اند. بخش اول فرمایش ایشان را قبول داریم و مسلم است که همه انبیای بنی اسرائیل از خاندان اسرائیل هستند. ولی ایشان خلط مبحث میکنند چون پیامبر اسلام و یا علی محمد شیرازی (که سید بوده) هیچکدام از خانواده اسرائیل نبودند. و اما در کدام سند و کتاب از فرزندان دیگر ابراهیم و هجرت آنها به شمال ایران و قریه نور مازندران یاد شده است ؟ برای قبول ادعای میرزا عباس فقط یک راه وجود دارد و آن اینکه : حضرت ابراهیم پسر دیگری داشته که او را از انظار مخفی کرده و حتی نگذاشته نامش را کسی بفهمد. بهمین دلیل است که در تورات، قرآن و تاریخ هرگز از چنین فرزندی یاد نشده. آنوقت این فرزند را یواشکی به محلی که چند هزار سال بعد قریه نور در آنجا احداث میشد آورده و رها کرده. این فرزند بزرگ شده و در خفا تشکیل خانواده داده و به فرزندان ذکورش تصریح کرده که نسب نامه خودشان را بنویسند و مخفیانه نگاه دارند تا این که چند هزار سال بعد میرزا عباس بتواند بآن استناد کند.

جالب آنجا است که پیروان چشم و گوش بسته بها الله استدلالات عبد البها را قبول ندارند. حسن بالیوزی و ن. مجذوب به نقل از حکایت ملا ابوالفضل گلپایگانی و حاجی میرزا رضاقلی ادعا میکنند که خانواده نوری مازندرانی از اعقاب یزدگرد ساسانی هستند. مسلماً میدانید که ساسانیان از اولاد اسرائیل نبودند ! مجذوب در کتاب خود مینویسد : نسب نامه بهالله به خاندانهای سلطنتی قدیم ایران میرسد. از نظر محققین مذهبی مهمترین نکته در این نسب نامه از دواج کورش کبیر با دختری یهودی بنام راحاب است که از اعقاب داود پادشاه بود. بهالله از طریق فرزند آنها بنام ساسان با ساسانیان مربوط میشود.... سومین پادشاه ساسانی که بر تخت سلطنت ایران تکیه زد یزدگرد سوم بود و ما از طریق او میتوانیم نسب نامه بهالله را پیگیری کنیم :

حسن بالیوزی میگوید میرزا ابوالفضل گفته که او هم از رضاقلی خان شنیده که نوری های مازندران ضمن صحبت گفته اند که صاحب نسب نامه ای هستند که آنها را به یزدگرد میرساند. (کذا فی الاصل). همان طور که تاریخ میگوید ابراهیم خلیل پدر نژاد سامی است و مسلماً اگر پسر های دیگری هم داشته که به قریه نور مازندران (که در آن زمان وجود نداشته) مهاجرت کرده اند، همه سامی بوده اند. عبدالبها هم تأیید میکند که پدرش از نژاد سامی است. ولی کاسه های داغتر از آش مثل مجذوب و علانی با سر هم کردن دروغهای متعدد و نقل قول های مشکوک و بی اساس ادعا میکنند که عبدالبها اشتباه کرده و میرزا حسین علی از نژاد آریائی است. مسلماً میدانید که شاهان ایران قبل از اسلام اغلب آریائی بودند و هرگز فردی از فرزندان اسرائیل در ایران به سلطنت نرسیده و اعقاب پادشاهان نیز آریائی بودند.

پیروان بهائیت مینویسند: میرزا ابوالفضل گفته که: فیروز پسر یزدگرد، پسر بهرام، پسر یزدگرد، پسر شاپور، پسر هرمز، پسر نرسی، پسر بهرام، پسر اردشیر، پسر بابک، پسر ساسان، پسر ده آفرید، پسر مهرماه، پسر ساسان، پسر بهمن، پسر اسفندیار، پسر گشتاسب، پسر لهراسب... و بعد از سر هم کردن این جعلیات مینویسند: منظور از بهمن همان کورش کبیر است. جا دارد که بگوئیم این بار واقعاً جف القلم. خانم یا آقای مجذوب چرا از روی بی اطلاعی یا بیسوادی سلسله های شاهنشاهی ایران را با هم مخلوط میکنی؟

بزندگی کورش کبیر میپردازم: کورش کبیر در امور خانوادگی یکی از وفادارترین مردان روزگار بود. (نقل از کتاب مستند زندگی کورش بزرگ، از انتشارات دانشگاه پهلوی، صفحه سیصد و سی و دو بقلم شاپور شهبازی) مورخین بدون استتار کورش را فرزند آستیاک پادشاه ماد میدانند که با کاساندان دختر فرناسپه از شاهدختان هخامنشی ازدواج کرد. کاساندان همسر کورش قبل از او درگذشت و بر طبق نوشته هروودت مرگ همسر کورش را در اندوهی عمیق فروبرد و پس از مرگ کاساندان تا زنده بود همسر دیگری برنگزید. با این تفصیل که از جلد سوم تاریخ هروودت نقل شد ملاحظه میشود که کورش کبیر با آنکه بزرگترین پادشاه عصر خود و تواناترین مرد روی زمین بود، وفادارانه زیست و بیش از یک زن در زندگی او وجود نداشت.

خواننده محترم: با هروودت پدر تاریخ راست میگوید... یا میرزا ابوالفضل یا مجذوب و علانی راست میگویند... یا عبدالبها یا تاریخ هخامنشی درست است... و یا رضاقلی خان مجهول الهویه که کشف کرده بهمن یعنی کورش و هخامنشی یعنی ساسانی

با هم سری به کتب انبیای بنی اسرائیل میزنیم: کتاب عزرا در باب اول مینویسد: در سال اول کورش پادشاه فارس تا کلام خداوند بزبان ارمیا کامل شود (ارمیا پیشگویی کرده بود که قوم یهود هفتاد سال در اسارت خواهد ماند). خداوند روح کورش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آنرا نیز مرقوم داشت و گفت: کورش پادشاه فارس چنین میفرماید یهوه خدای آسمان ها جمیع ممالک زمین را بمن داده و مرا امر فرموده است که خانه ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم. نویسندگان نسب نامه جعلی بهالله باید توجه کنند که قوم بنی اسرائیل بخاطر احساسات شهوانی پادشاه ایران و ازدواج دروغین او با یک دختر یهودی آزاد نشد بلکه کورش کبیر که در کتب انبیای اسرائیل از او با عنوان مسیح خداوند نام برده شده، هنگامی که دید یکصد و پنجاه سال قبل از تولد او درباره اش نبوت شده و خداوند او را مورد لطف خودش قرار داده، بفرمان خداوند عمل کرد و دستور آزادی قوم یهود را صادر کرد.

در این نسب نامه جعلی حتی برای شخصیت جعلی راحاب هم نسب نامه درست کرده اند که خیلی جالب است. زیرا بر حسب کتاب عزرای مورخ: هنگامی که کورش کبیر فرمان آزادی قوم یهود را صادر کرد، عده ای با یهودیان همراه شدند تا از بابل بگریزند ولی آنهایی که نتوانستند نسب خود را ثابت کنند کنار زده شدند. حال چگونه است که مرد ها و افراد برجسته نمیتوانستند وابستگی خود را بقوم اسرائیل ثابت کنند ولی زن کنیزی جعلی بنام راحاب (که در تاریخ یهود اسم فاحشه ای است که در اریحا زندگی میکرد) صاحب نسب نامه معتبر است؟ خانم یا آقای مجذوب، خانم یا آقای علانی اگر این دفعه خواستید داستانی تاریخی بنویسید، یادتان باشد که کورش کبیر سر سلسله شاهنشاهی هخامنشی بود و بین او و سلسله ساسانی پادشاهان دیگری به سلطنت رسیدند که قرابتی با هم نداشتند. نام کورش هم همیشه کورش بوده و هرگز بهمن نبوده!

گذشته از تمام حقایق تاریخی بها الله چگونه میتواند ثابت کند که نهالی از تنه یسا است؟ فرزند و جانشین او (عبدالبها) میگوید پدرم نسبتی با یسا ندارد و از پشت فرزندان دیگر ابراهیم است که در آن زمان به صفحات شمالی ایران و افغانستان هجرت کردند. (و در کتب آسمانی نامی از آنها برده نشده و هنوز ناشناس هستند!) اما حسن آقای بالیوزی و مجذوب میگویند: همه اشتباه میکنند چون میرزا رضاقلی خان گفته که نسب او به ساسانیان میرسد. جالب اینجا است که عبدالبها معجزات پیامبران را نفی میکند و میگوید معجزه را تا شخصاً نبینید قبول نکنید زیرا روایت است و محتمل الصدق والکذب (یعنی ممکن است بدروغ شهادت بدهند) ولی گفته شخص مجهول الهویه ای بنام رضاقلی خان که او هم مثل ملا حسن عمو موجودی خیالی است، حجت است و بدون لم و بم باید پذیرفت.

آیا عیسی دزد، خطاکار و گنهکار بود ؟

میرسیم به عیسی مسیحی که به تشخیص و داوری یعقوب کنترائی فردی است گناهکار، خطاکار و دزد ! قبول ندارید ؟ صفحه دویست و دو را بخوانید که مینویسد : چون عیسی از یحیی تعمید گرفت لازم میآید خطاکار و گنهکار باشد و گر نه غسل تعمید مسیح معنی نداشت.

در صفحه دویست و سه اظهار لحنه میکند که : اگر بقول شما مسیح بیگناه بود برای اثبات بیگناهی خودش سنگ اول را بر زنی که حین زنا دستگیر شده بود نینداخت ؟ چه با افکندن سنگی تنزیه و عصمت حضرتش بر عالمیان ثابت میگشت ؟

صفحه بعد مینویسد : و نیز قضیه فرستادن مسیح شاگردان خود را برای آوردن الاغ مردم، استغفرالله، دلیلی دیگر به خطاکاری آن حضرت است.

دوست من، عیسی مسیح خدای محبت بود. او بزنی زانیه گفت برو و دیگر گناه نکن. آنان که بر تو حکم میکردند کجا هستند ؟ من نیز بر تو حکم نمیکنم. یعقوب جان خیلی خود پسندی. میخواستی عیسی خداوند از موجودی مثل تو اجازه بگیرد و بتو ثابت کند که بیگناه است ؟ تو تقصیر نداری و موری هستی که در طاس لغزنده افتاده ای و هر چه دست و پا بزنی بیشتر فرو میروی. خدا بتو رحم کند.

صفحه دویست و بیست و شش مینویسد : هرگاه بگوئید اخبار و علائم صوری و معنوی که درباره ظهور مسیح در تورات داده شده به تمامی در ظهور مسیح واقع شده و جمیعاً مطابق بوده، خلاف است در این صورت چرا قوم یهود این همه بر حضرتش اعتراض کردند و او را قبول نکردند ؟

چرا مسیحیان انجیل را تحریف کردند ؟

علمای مسیحی معانی آیات انجیل را تحریف نمودند تا بدان وسیله مسیحیون را از شناسائی ظهورات بعد از مسیح محروم نمایند. از ابتدای این مقال بار ها نوشته ام جف القلم و این بار میگویم : جف الکفتار. یعقوب کنترائی کم کم خودش را در نقش دادستان میبیند. کسی نیست باو بگوید اگر یهودیان از او ایراد گرفتند بتو چه مربوط است ؟ همین بس که امروز بیشتر از شصت و سه در صد جمعیت دنیا حقیقت را یافته اند و پیرو مسیح خداوند هستند. در زمان مسیح نیز مثل امروز تعداد قلیلی مثل تو بودند که فقط ایراد میگرفتند. در ثانی، علمای مسیحی چطور توانستند میلیون ها نسخ تورات و انجیل را که در سرتاسر دنیا پراکنده بود، تحریف کنند ؟ خوشبختانه تورات، کتب انبیای بنی اسرائیل و انجیل مقدس هیچگاه مثل کتب بعضی ادیان دروغین مخفی و دور از دسترس نبوده و نیست.

صفحه بعد مینویسد : علمای یهود آیه ده از باب سی و چهار کتاب تنبیه را عوض کردند تا مانع شناسائی حضرت عیسی شوند. این یکی هم دروغ مکارانه دیگری است چون آن آیه هنوز در تورات مقدس ثبت است که میفرماید : ونبی مثل موسی تا بحال در اسرائیل برنخاسته است که خداوند او را روبرو شناخته باشد.

شرایط پیغمبر شدن !

آقای. کنترائی در صفحه دویست و سی و چهار فصل تازه ای را گشوده و از آنجا شروع میکند که : لازمه شناسائی انبیای الهی در کتب مقدسه عبارتند از : ادعا کتاب و احکام استقامت اثر و ثمر کلمات دوام و بقا دفع مدعی کاذب با خدا است. (از اینکه جمله مبتدا و خبر درستی ندارد بسیار متأسفم ولی چون صداقت در امانت مد نظر است عین جمله کتاب را نقل کردم که نویسنده را بهتر بشناسید)... و ادامه میدهد : اینک بذکر دلائل و براهینی که در تورات کریم برای شناسائی پیغمبران حقه تعیین شده میپردازیم...

تا آنجا که من اطلاع دارم در تورات مقدس هرگز چنین شرایطی ذکر نشده. بمن بگوئید کجای تورات میگوید هر که را که ادعا کرد، یا کتابی نوشت و از خودش احکامی صادر کرد یا از دیگران دزدید و در حرفش پافشاری کرد یا بالای مبنر رفت و گفت غلط کردم و استغفار میکنم ، را باید پیغمبر بدانیم ؟ و در انجیل هم نه تنها شرایطی ذکر نشده بلکه عیسی مسیح فرمود : از انبیای کذب احراز کنید که بلباس میش ها نزد شما میآیند ولی در باطن گرگان درنده میباشند. ایشانرا از میوه های ایشان خواهید شناخت. کدام شرط و شروط ؟ ببینیم در آئینی که یعقوب کنترائی بخاطر پیش بردش تحریف میکند، چند نفر ادعای خدائی کردند ؟ پس از آنکه میرزا حسین علی (بها) برادرش میرزا یحیی صبح ازل را که جانشین قانونی و وصی سید علی محمد شیرازی بود (به کتاب اقدس صفحه دویست و سی و چهار زیر عنوان یا مطلع الاعراض رجوع کنید) کنار زد و ادعای خدائی کرد، یکی از بابیان بنام میرزا هادی نجف

آبادی سوال کرد: مگر خدا عوض کردنی است؟ تا امروز میرزا یحیی را خدا میدانستید و حالا او را مطرود میدانید. میرزا حسین علی در صفحه نود کتاب اشراقات در جواب او نوشت: ای بی انصاف نفسی که هزاران ازل به کلمه اش خلق شده میشود از او اعراض کرد؟ مجدداً در صفحه یکصد و پنجاه و هشت همان کتاب خطاب به میرزا هادی نوشت: از خدا بترس، مبشر گفته که او همیشه بخدائی خود نطق خواهد کرد و خواهد گفت غیر از من خدائی نیست. تا اینجا این سومین خدا بود. سید شیرازی، میرزا یحیی صبح ازل و میرزا حسین علی. اما کار خدائی به اینجا تمام نشد و میرزا یحیی که قافیه را باخته بود ادعا کرد که از خدا بالاتر است. میرزا حسین علی که از برادر کوچکش زرنگتر بود، در لوح علی نوشت: ... من حیث لایشعر باین کلمات تکلم نموده که شأنی مافوق شأن الله برای خود ثابت نماید. اما نفهمید که من بالاترین مقام را برداشته ام و بالاتر از خدائی مقامی نیست که آنرا هم من برداشته ام.

هنوز عده ای دیگر مدعی خدائی بودند. عبدالیها در صفحه دویست و پنجاه و چهار جلد اول مکاتیب مینویسد: چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده اند. حضرت قدوس روحی له الفدا (یعنی ملا محمد علی یارفروش) یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرموده از عنوان کتاب تا نهایتش انی انالله (این خدای چهارم، هم کتاب دارد و هم ادعا) و جناب طاهره (زرین تاج خانم قزوینی) انی انالله را در بدشت تا عنان آسمان به اعلی الندا بلند نمود (خدای پنجم) و جمال مبارک (میرزا حسین علی نوری) در قصیده و رقائیه میفرماید: همه خدایان از رشحات فرمانم بخدائی رسیدند و همه پروردگاران از لبریزی حکم پروردگار شدند. نمیدانم کافی است یا میخواید باز هم بنویسم. چون بودند و هستند که ادعای خدائی دارند.

خواننده گرامی، اینک میخوام برای چند لحظه محدود پیرو عبدالیها بشوم و از فرمایش ایشان اطاعت کنم. ایشان در کتاب مفاوضات میگوید: من معجزات جمال مبارک را ذکر نکنم شاید سامع گوید که این روایت است و محتمل الصدق والکذب. معجزه برهان است برای شخص حاضر و...

بعد هم همه معجزات را نفی کرده و مینویسد: اینها همه معنی دارد. منظورش این است که دو سه هزار سال همه مردم دنیا احمق بودند و نفهمیدند تا من و پدرم بیانیم و آن مواردی را که باسم معجزه نامیده اند، معنی کنیم! بیپرویی از فرمایش ایشان ما هم میگوئیم از کجا معلوم است که علی محمد شیرازی، میرزا حسین علی و میرزا عباس سواد داشته اند و این کتب را نوشته اند؟ ما که آنجا نبودیم و ندیدیم! پس کتبی را که دیگران بنام آنها نوشته اند نمیتواند مدرک باشد. معجزه ای هم که نداشتند. البته عبدالیها مینویسد: پدرم معجزات زیادی داشت که من ذکر نمیکنم ولی خود پدر (بهالله) صادقانه اعتراف میکند: اما از معجزات آنچه نسبت باین حقیر است کذب محض و افتراء المکذوبین یعنی در باب معجزات آنچه که بمن نسبت داده میشود دروغ و تهمت است. بزبان ساده میگوید: من معجزه ندارم و هر کس نسبت معجزه بمن بدهد دروغگو و کذاب است. قضاوت با شما است.

در صفحه دویست و سی و هشت زیر عنوان اسقامت حضرت بهالله در مورد بلایای وارد آمده مینویسد: چهار ماه در سیاه چال تهران بعد نفی بلد به عراق عرب، یکسال در بغداد چندی در کوه های سلیمانیه تبعید به اسلامبول سپس ادرنه و زندان عکا. چون صفحات این جزوه جای کافی برای ذکر تمام موارد بالا و علل زندانی شدن و اسباب رهایی از زندان را ندارد، لاجرم بشرح نامه میبردارم که منسوب به خواهر میرزا حسین علی (بهالله) و معروف به لوح عمه است. مشروح این نامه در کتابی بنام تنبیه النائمین چاپ شده است. ایشان در پاسخ نامه ای که از عبدالیها دریافت کرده، مینویسد: ز من پرس فرموده ای روزگار جناب ابوی شما از بدایت عمر چگونه بود... از ادعائی که کرده بودید نمیگذرم. نوشته بودید سینه را هدف سهام احزاب ساخت کی؟ کجا و چه وقت؟ تا در بغداد بوده اند الواح بدیعه ایشان بتوسط سلمان نامسلمان به شیراز و یزد و کرمان و اصفهان و تهران و ولایات ایران میرفت. دست تکدی دراز کرده و دهان به حرص و آز باز نموده وقت مراجعت چون کشکول درویشان آویخته، پخته و نپخته و دوخته و ندوخته از ماکول و مشروب و ملبوس خراسانی الی تیریز و از حلویه و اشربه یزد و شیراز مینوشید. از البسه حریر های یزد و کاشان میپوشیده اند. از آن رنگ وحنای کرمان میبستند. از خربزه و گز اصفهان میشکستند و میخوردند و سهامی غیر از به و سیب و گلابی اصفهان ندیده و صمصامی جز پشمک و نقل بید مشگ به سینه مبارکشان نرسیده. عزیز این عبارت را برای که و چه مینویسید. در صورتیکه میدانید از بدو این ظهور از سراپر و ضمائر آگاهم...

کتیرائی در صفحه دویست و چهل و سه از اثر و ثمر گفته های بهالله تعریف میکند و به نقل از کتاب ماده آسمانی جزء اول از مجلد ثانی صفحه بیست و سه مینویسد: قسم بافتاب عز قدس تجرید که این ظهور اعظم از آن است که بدلیل محتاج باشد و یا به برهان منوط گردد. خود بهالله بارها گفته است که هیچ دلیل و برهانی ندارد و برهان اصلی را نوشته هایش میداند.

خدا و مدعیان کاذب:

بحث بسیار جالب صفحه دویست و چهل و هشت واقعاً شنیدنی است. آقای یعقوب کتیرائی در این صفحه مینویسد: خداوند عده داده که خودش مدعیان کاذب را از روی زمین بر میدارد پس دفع مدعی کاذب با خدا است..... صد و پنجاه سال از این ظهور مبارک میگذرد

و اگر از طرف خدا نبود میبایست که محو شده و از بین رفته باشد. این مطلب را کثیرائی از خودش نوشته بلکه سفسطه و مغطه ای قدیمی است در کتاب دلایل، ملا حیدر علی اصفهانی که از اعظم این فرقه است مینویسد: به محض آنکه نفسی خود را نسبت به خدا داد و خدا ردعش نفرمود، البته صادق است.

بعد از ملا حیدر علی نوبت ملا ابوالفضل است که در کتاب الفرائد درفشانی کرده و با نقل قول های پی در پی و بدون وقفه از مراد و مرشدش ملا باقر مجلسی نویسنده حلیه المتقین و مفاتیح الجنان و استدلال از کتاب دیگر او بنام بحار الانوار مینویسد: اگر نفسی کلامی آورد و شریعتی تأسیس نماید و آن را به خدا نسبت دهد و در نفوس خلق نافذ شود و از آن امتی حاصل شود و خداوند ردع نفرماید البته صدق خواهد بود. ملا حیدر علی اصفهانی در صفحه چهارم کتاب دلایل مینویسد: هر وقت و هر زمان و هر مرتبه نفس مکذب و افترا علی الله قیام نماید و بدعتی در اصول دین و یا اصول مذهب بلکه در فروع و جزئیات بگذارد بر خداوند است که ابطال او نماید چنانچه بظهور کلیم الله ردع فرعون نمود و بوجود مبارک خاتم ابطال طوایف و ملل اخری و بوجود همین شخص بزرگوار ابطال مدعی رکن رابع (لقبی است که سید باب بخودش داده بود) دیگر خلق قبول کنند یا نکنند بحثی بر خدا نیست.

چنین دلیل متین و محکمی را نمیتوان نادیده انگاشت. بعقیده ملا حیدر و ملا ابوالفضل در این مبحث خداوند مقصر است و وظیفه ای را که بر عهده اش بوده انجام نداده. این خدای سهل انگار و تقصیر کار باید از ملا حیدر و ملا ابوالفضل پوزش بطلبد زیرا سهل انگاری او باعث گمراهی عده زیادی شده است. اگر ملا حیدر و ملا ابوالفضل خدا را به محاکمه بکشانند، ملا حیدر در مقام دادستان از خدا میپرسد: خدایا چرا شیطان را ردع نکردی و کاری نکردی که اصولاً و سوسه شیطانی ایجاد نشود؟ خدایا چرا قابیل را ردع نکردی مگر برادرش غیر از اطاعت از تو گناه دیگری مرتکب شده بود؟ خدایا چرا اجازه دادی که تعداد شیطان پرستان و مار پرستان روز بروز بیشتر شود و آنها را ردع نکردی؟ خودمانیم خدایا، تو وظیفه ای را که بر عهده ات بود انجام ندادی و باید به گناه خودت اعتراف کنی! اگر من جای تو بودم همه گمراهان را ردع میکردم تا تو یاد بگیری.

شاید سواد ملا حیدر و ملا ابوالفضل ناقص بوده و بیهوده اظهار فضل کرده اند. ولی حالا که پارا از کلیم خودشان فراتر گذاشته و در معقولات دخالت کرده اند، باید پرسید: چرا این همه مذاهب دروغین در دنیا منتشر شده اند و خدا هیچکاری نکرده؟ پس نتیجه میگیریم که بعقیده شما گاو پرستی، شیطان پرستی، مار پرستی و بت پرستی از طرف خدا است اگر نه خدا آنها را از روی زمین بر میداشت!

نکته بسیار جالبی در آثار بها الله یافت میشود که ذکر آن بیهوده است. از کتاب ایقان نقل میکنم که بها الله مینویسد: نوح نهصد سال نوحه نمود کسی باو نگرود. یعنی نوح از طرف خدا نبود و خدا او را یاری نکرد. اگر نه مردم باو ایمان میآوردند!

اصلاح آیات تورات مقدس:

یکی از ترفند های جناب یعقوب کثیرائی نقل نیمی از آیه ای است که بدرشد میخورد و فراموش کردن نیمی دیگر. توجه کنید. در صفحه ۴ دویست و پنجاه و دو مینویسد: در کتاب ارمیای نبی باب اول آیه سیزده میفرماید: خداوند مرا گفت نیکو دیدی زیرا که من بر کلام خود دیده بانی میکنم. حذف بقیه آیه بسیار زیرکانه انجام گرفته و معنای جمله را بنحوی که کثیرائی در نظر داشته تغییر داده است. با خواندن جمله فوق افکار خواننده منحرف شده و معنایی را که ملا حیدر و ملا ابوالفضل روی آن تأکید میکنند، تداعی میکند. ولی اگر این آیه شرافتمندانه و کامل نقل شده بود، مفهوم دیگری داشت. توجه بفرمائید: خداوند مرا گفت نیکو دیدی زیرا که من بر کلام خود دیده بانی میکنم تا آن را بانجام رسانم

ظهور دجال:

صفحه دویست و پنجاه و چهار به نقل از رساله دوم پولس به تسالونیکیان مینویسد: قبل از آمدن عیسی مسیح مرد شریری ظهور میکند که خود را خدا میدانند. بعد میپرسد این مرد شریر کیست و چرا در این ظهور ظاهر نشده. و خودش جواب میدهد: این شریر یحیی ازل بود. گویا کثیرائی کتاب اقدس را ندیده و خوانده که در صفحه دویست و سی و دو با شماره یکصد و نود زیر عنوان یا مطلع الاعراض مینویسد که: میرزا یحیی صبح ازل از سوی باب برگزیده شد تا ریاست فرقه بابیه را عهده دار شود... جالب اینجا است که خود میرزا حسین علی (بهاالله) هم این امر را اعتراف کرده و در صفحه یکصد و نود و سه کتاب ایقان مینویسد: قسم بخدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرر احدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه. اگر چه هر نفسی محملی بست و بهوای خود خیالی نمود. باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابتداً تسلیم نمودم و راجع شدم. این اعتراف نشان میدهد که

میرزا حسین علی در آن موقع خود را تابع برادر ناتنی اش میرزا یحیی صبح ازل میدانست و امرش را اطاعت کرد و باو پیوست.

تاریخ آمدن مسیح :

صفحه دویست و پنجاه و هفت به بازگشت مسیح اختصاص دارد و کتیرائی مینویسد : در رجعت مسیح بداء نشده و تأخیری حاصل نگشته. طی این عنوان او شخصی بنام میلر را روی تخت خدا نشانده و سعی میکند گفته های میلر را آیتی الهی بنمایاند. در دو هزار سال گذشته عده بسیار زیادی کوشش داشتند خود را مسیح بنامند و عده ای از آنها هم پیروان زیادی یافتند از جمله این افراد یکی هم میلر بود که میگفت مسیح در حدود سالهای هزار و هشتصد و چهل برمیگردد. او هم مثل یعقوب کتیرائی و دیگر پیروان باب، ازل و بها فرمایش عیسی مسیح را نادیده گرفته بود که وقتی از او سوال شد کی بر میگردد، فرمود : از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچکس اطلاع ندارد. نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم. پس بر حذر و بیدار شده دعا کنید زیرا نمیدانید که آنوقت کی میشود ؟ (انجیل مرقس باب سیزده آیه سی و دو) و در انجیل متی باب بیست و چهار آیات سی و پنج و سی و شش مینویسد : آسمان و زمین زائل خواهد شد لیکن سخنان من هرگز زائل نخواهد شد. و اما از آن روز و ساعت هیچکس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس.

با ذکر آیاتی از انجیل مقدس به آسانی مسلم میشود که نویسنده کتاب رجعت مسیح شخصی بنام میلر را خدا میداند و با گفته های او را اساس ادعای دروغ خودش قرار داده. نویسنده ادامه میدهد که : در آن روز و تاریخ دو نفر در شیراز مشغول مباحثه بودند، یکی تاجری جوان با اسم علی محمد و دیگری ملائی با اسم بشروئی که هر دو شاگرد ملا کاظم رشتی (همان که میگفت آسمان هزار شهر و هر شهر هزار خانه دارد. من اسم تمام شهر ها را میدانم... بعد جملاتی نامفهوم میگفت) بودند.

چند سطر بعد گستاخانه مینویسد : جمیع کتب مقدسه تاریخ ظهور را در سنه معینی تعیین و در کتب خود نگاشته اند (که یکی دیگر از هزاران دروغ و تحریف او است.) در سطور بعد چند آیه از تورات و انجیل آورده که ربطی بموضوع ندارد. تا میرسیم به صفحه دویست و شصت و چهار که دروغ دیگری را ذکر میکنند و در سطر هشتم مینویسد : داود نبی سه هزار سال قبل استقرار جمال اقدس ابهی حضرت بها الله را در مدینه « عکا » بشارت داده و در مزمور سی و یک آیه بیست و یک میفرماید : مبارک است خداوندی که رحمت عجیب خود را در شهر حصین « عکا » بمن ظاهر نمود. خواننده محترم، خواهش میکنم اگر چنین آیه در کتاب مزامیر داود پیدا کردید، تمام گفته های مرا دور بریزید. در غیر این صورت مطمئن باشید که تمام ادله این جماعت از همین نوع است. و آنها بدون ترس از خداوند آیات کتب مقدسه را بمیل خود کم و زیاد (جعل) میکنند. کجای مزامیر اسمی از شهر « عکا » آمده ؟ چرا بدروغ و تهمت متوسل میشوید ؟ آیا نخواهید دید که خداوند میفرماید وای بر کسی که آیات مقدس را کم و زیاد کند همچنین در باب ۲۲ مکاشفه مینویسد : اگر کسی از کلام نبوت این کتاب چیزی کم کند، خدا او را از درخت حیات و از شهر مقدس که در این کتاب درباره آنها نوشته شده است بی نصیب خواهد ساخت. کار شما را جعل مینامند. عزیزم تو حتی نمیتوانی این آیه را معنی کنی و بکونی منظور از شهر حصین عکا است. شاید نمیدانی که (حصین) یعنی (دیوار دار) و از شانس بد تو (عکا) در کنار دریا واقع شده و با دیوار محصور نشده است ! اصل آیه که کتیرائی در آن دست برده چنین است : متبارک است خداوندی که رحمت عجیب خود را در شهر حصین بمن ظاهر نمود. همین و همین. چرا بدادود نبی خیانت میکنی و در نوشته های او دست میبری ؟ نویسنده رجعت مسیح باید جواب خدارا بدهد.

نبوت ها :

در صفحات بعدی نیز چند آیه از تورات ذکر شده که ربطی به موضوع ندارد ولی در صفحه دویست و هفتاد و پنج از اشعای نبی باب بیست و شش آیه پنج نقل قول میکند که : آنانرا که بر بلندیها ساکنند فرود میآورد و شهر رفیع را بزیر میاندازد (باز هم نیمی از آیه را بدخواه خودش حذف کرده) اصل آیه اینطور است : زیرا آنانرا که بر بلندیها ساکنند فرود میآورد و شهر رفیع را بزیر میاندازد، آنرا بزمین انداخته با خاک یکسان میکند... کتیرائی سپس این آیه را تفسیر کرده و مینویسد : سلطان ایران و عثمانی، امپراتور فرانسه ناپلئون سوم و یلهام امپراتور اتریش و آلمان امپراتور روسیه بعد از اینکه توجهی به الواح صادره از قلم مبارک حضرت بها الله ننموده بودند هر یک از مسند عزت بزیر افتادند و عزتشان بذلت تبدیل گردید.

نکته جالب توجه در تبلیغات این فرقه آن است که وقایع آینده را به گذشته برمیگردانند و از آن بعنوان شاهد مثال میآورند. برای نمونه

فقط یک مورد را ذکر میکنم که همه با آن آشنا هستند : در تاریخ ایران محمد علیشاه قاجار نام درستی ندارد و صفحات تاریخ او را جباری مستبد، یکننده و خون آشام معرفی میکند. در روزهایی که او آزادیخواهان را میکشت و مجلس شورای ملی را بتوپ میبست، جناب عبدالباها او را شهريار مهربان و دوستدار مردم میدانست و بمرمدم توصیه میکرد که برای شفای او بدرگاه خداوند دعا و ندبه کنند. بهترین شاهد این مدعا را در صفحه دویست و پنجاه و شش کتاب مکاتیب عبدالباها میخوانیم که مینویسد : در ایران از حضرت شهريار (محمد علیشاه قاجار) مهربان تر کیست و خیرخواه تر که ؟ به نهایت ابتهال طلب آسایش و شفا بجهت آن پادشاه بنمائید. هزار افسوس که ایرانیان قدر این تاجدار ندانند و مهلت ندهند که بصرافت طبع و طیب خاطر تأسیس قانون عدل نماید و آزادی افکار و وجدان احساس فرماید بقیه داستان را که میدانید.... محمد علیشاه به سفارت روسیه پناهنده شد و سلطنت به احمد شاه رسید. از نظر نویسنده بهائی دلیل خلع او از سلطنت استبداد و بیرحمی او نبود بلکه آن بود که به الواح بها الله اعتنا نکرد!

در مورد پادشاه انگلیس هم که نیمی از دنیا را بلعیده و برده خود داشت در صفحه سیصد و چهل و هفت کتاب مکاتیب عبدالباها می چنین میخوانیم : بار خدایا خیمه های عدل و داد طناب های خود را در شرق و غرب این سرزمین مقدس محکم و استوار ساخته است ا شکر و حمد میکنم تو را بجهت رسیدن این سلطنت دادگر و عادل و دولت مقتدر و نیرومند که نیروی خود را در راه رفاه و آسایش مردم و امنیت زمین میذول داشته است. بار خدایا پادشاه انگلستان زرژ پنجم را با توفیقات خود تأیید فرما و همواره سایه او را بر سر این کشور مستدام بدار. تو را قسم بیاری و صیانت و رحمانیتت چه آنکه تو خدای توانا و والا و ارجمند و بزرگوار هستی. حیفا : هفدهم دسمبر هزار و نهصد و هیجده ع.ع.(مخفف عبدالباها عباس)

میرسیم به پادشاه روس : بعد از آنکه بجان ناصرالدین شاه قاجار سوء قصد شد و میرزا حسین علی نیز در مظان اتهام قرار گرفت و بازداشت شد، روسیه تزاری به کمک او آمد و سفیر روسیه که نامش دالکوری بود او را از زندان آزاد کرد و حتی تریبی داد که یکی از اعضای سفارت روسیه او را تا سرحد ایران همراهی و محافظت کند مبادا آسیبی باو برسانند. میرزا حسین علی نیز طی نامه که در صفحه سیصد و چهل کتاب مبین درج شده، از او تشکر کرد و نوشت : ای ملک الروس.... بدرستی وقتی که در زندان بودم زنجیر بدست و پا داشتم یکی از سفرای تو مرا نجات داد.(برای شرح کاملتر به کتاب خاطرات پرنس دالکوری مراجعه کنید)

اسم جدید خدا و آئین او !

یعقوب کتیرائی در صفحه دویست و هفتاد و هفت آیاتی از باب شصت و دو کتاب اشعیای نبی نقل کرده و وعده های خداوند را به اورشلیم و تجدید جلال آن یادآوری میکند. اما در این میان زیرکانه جمله را میگویند و مینویسد : اسم جدید خداوند بهال الله و دیانتش بهائی و سپس دنباله پیشگویی در باره اورشلیم را ادامه میدهد. بطوریکه اگر شخص خواننده با مکاید این نویسنده آشنا نباشد خیلی آسان فریب میخورد. او بعد از جمله جعلی مینویسد : و تو جلال در دست خداوند و افسر ملوکانه در دست خدای خود خواهی بود سپس یک آیه بیمعنی جعلی دیگر اضافه کرده و ادامه میدهد : تا اقصای زمین اعلان کرده است پس بدختر صهیون بگوئید اینک نجات تو میآید. در حالیکه در کتاب اشعیای نبی اصل آیه این چنین است که : تو دیگر بمتروک مسمی خواهی شد و زمینت را بار دیگر خرابه خواهند گفت بلکه تو را حفصیه و زمینت را بعوله خواهند نامید زیرا خداوند از تو مسرور خواهد شد و زمین تو منکوحه خواهد گردید. نمیدانم نویسنده کتاب رجعت مسیح با چه جرئتی مرتکب جعل و تزویر میشود ؟.

تغییر معتقدات :

در صفحه دویست و هشتاد و هشتاد سطر نه مینویسد خداوند میفرماید : معتقدات قدیم را فراموش کنید و ابدأ آنها را بخاطر نیاورید چه که آنها نجات بخش شما در عالم بعد نخواهد بود. تو بگفته خدا هم خیانت میکنی ؟ کجا خداوند چنین حرفی زده ؟ چرا منبع دروغت را فاش نمیکنی ؟ لازم است بتو یادآوری کنم که عیسی مسیح فرمود : من راه و راستی و حیات هستم، هیچکس جز بوسیله من بنزد پدر نخواهد آمد. و در جای دیگر فرمود : تا آسمان و زمین زائل نشود، نقطه یا همزه ای از تورات کم و زیاد نخواهد شد و سخنان من هرگز زائل نشود. حالا تو باز هم جسورانه بنویس که خدا گفت همه را فراموش کنید و ابدأ بیاد نیاورید. تو باید به خداوندی که میگوید از کلام خودش پاسداری میکند جواب بدهی.

صفحه دویست و هشتاد و دو سطر سوم مینویسد : در ذکریا باب هشت آیه هفت میفرماید : ایشان را از شرق و غرب مجتمع مینمایم و ایشان را از زمین مصر و آشور جمع خواهیم نمود و از دریای تنگ گذر خواهند نمود و در دریا امواج را خواهند زد و تمام عمقهای نهر خشک خواهند گردید و غرور آشور فرود خواهد آمد و عصای مصر رفع خواهد شد.

همانطور که چندین بار تذکر داده ام، نویسنده بهائی رجعت مسیح علاقه زیادی به تعبیر بچگانه و تفسیر نابخردانه دارد. اصل آیه که او دستکاری کرده چنین است: یهوه صباوت چنین میگوید: اینک من قوم خود را از زمین مشرق و از زمین مغرب آفتاب خواهم رها کنم و ایشان را خواهم آورد که در اورشلیم سکونت نمایند، و ایشان قوم من خواهند بود و من برآستی و عدالت خدای ایشان خواهم بود. ... آیات اصلی و جعلی را یکبار دیگر بخوانید و تطبیق کنید تا با حسن! نیت نویسنده بیشتر آشنا شوید!

دین بر اساس عقل بشر:

در صفحه دویست و هشتاد و پنج سطر پانزدهم مینویسد: **دین باید با عقل و علم تطبیق نماید.** شاید نویسنده بسیار دانا و مطلع فراموش کرده که خداوند در کتاب اشعیاى نبی میفرماید: راه های من راههای شما نیست و افکار من افکار شما نی... نمیدانم دینی که شما ادعا میکنید با عقل و علم چه شخصی باید تطبیق کند؟ اگر این عقیده را بسط بدهیم به تعداد افراد روی کره زمین باید ادیان مختلف وجود داشته باشد. زیرا معیار ثابتی تعیین نشده و سطح فکر، تحصیل و زندگی فردی و اجتماعی هر شخص با دیگران متفاوت است. لاجرم باید میلیارد ها خدا و میلیارد ها دین وجود داشته باشد! بر اساس عقیده شما باید هر کسی بتواند دین خود را تجزیه و تحلیل کند و با معیارهای عقلی و علمی خودش آن را بپذیرد. مثل آن چوپانی که خدارا صدا میزد و دعوتش میکرد پائین بیاید تا دست و صورتش را بشوید و وقت خواب رختخوابش را پهن کند! بیچاره بیشتر از این عقل و علمش نمیرسید.

وظیفه خدا:

صفحه دویست و هشتاد و شش سطر چهاردهم مینویسد: انجیل متی فصل پانزده آیه سه میگوید: هر نهالی را که پدر آسمانی من نکاشته است کنده خواهد شد. تا کنون چند بار تذکر داده ام که باید مواظب مکاید این نویسنده محترم بود. زیرا او نه بخدا و نه بپاداش و مکافات معتقد است و بدون احساس گناه حتی کلمات و جملات تورات و انجیل را حذف، کم و زیاد میکند تا بمقصود خودش برسد. بعد هم عوامفریبانه ادعا میکند که ما مسیحیت را قبول داریم! آیه اصلی انجیل متی میگوید: هر نهالی که پدر من نکاشته باشد کنده شود. ایشان را واگذارید کوران راهنمایان کوراند و هرگاه کور کور را راهنما شود هر دو در چاه افتند.

سطر هیجدهم ادامه میدهد: اگر بنا بگفته مسیح و حزقیل نبی حضرت بها الله از جانب خداوند مبعوث نشده بود اولاً طبق وعده حضرت مسیح بر خدا بود که ریشه او را قطع کند و او را محو نماید (کذا فی الاصل) در صفحات قبل توضیح دادم که ما حق نداریم برای خدا تعیین وظیفه بکنیم. بعد هم بمن بگو کجا مسیح چنین وعده ای را داده است؟ چرا دروغ میگوئی؟ آیه ای که مورد دستکاری و تاخت و تاز تو قرار گرفته، آیه آمرانه و تأکیدی است. میدانی یعنی چه؟ یعنی آنکه عیسی مسیح امر کرده که ریشه کذابان از زمین کنده شود. زیرا کور هائی هستند که راهنمای کورهای دیگر شده اند. اگر نه ملا حیدر، ملا ابوالفضل و ملا باقر مجلسی و یعقوب کتیرائی کوچکتر از آن هستند که برای خالق کائنات وظیفه تعیین کنند.

نبوت دانیال نبی:

صفحه دویست و نود و دو. نویسنده که خود را بدر و دیوار میزند این بار از پیشگوییهای دانیال نبی سوء استفاده و بخیال خود استفاده میکند و با جمع و تفریق و سرهم بندی تاریخ مجعولی میسازد و مینویسد که: منظور دانیال نبی سال هزار و هشتصد و چهل و چهار میلادی است که سید علی محمد شیرازی ظهور کرد! در همان صفحه از دستش دررفته و مینویسد: عیسی در جواب ایشان گفت: ز نهار کسی شمارا گمراه نکند ز آنرو که بسا بنام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد. یعقوب کتیرائی چون با تمام جمع و تفریق ها سه سال کم آورده، حکمت کرده و میگوید: هزار و دویست و نود از اعلان نبوت محمد ابن عبدالله همان تاریخ و سنه اعلان امر علنی حضرت بها الله بود که در باغ رضوان انجام شد. زیرا بدایت این تاریخ قمری از اعلان نبوت محمد ابن عبدالله بر اقلیم حجاز است. این بعثت سه سال بعد از اعلان امر بود و در سه سال امر حضرت محمد مستور بود یعنی علنی نبود که مردم کاملاً از ظهور مستحضر شوند، کذا فی الاصل! در این سه سال فقط حرم پیغمبر خدیجه و یکنفر دیگر از اظهار امر مبارک مطلع بودند. (کذا).

برای پاسخ کافی به این نویسنده، مورخ و دانشمند بهائی به کتاب دانیال نبی مراجعه میکنیم و در باب نهم از آیه بیست و چهار بعد میخوانیم: هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدست مقرر میباشد تا تقصیرهای آنان تمام شود و گناهان آنها بانجام رسد و کفار به جهت عصیان کرده شود و عدالت جاودانی آورده شود و رویا و نبوت مختوم گردد و قدس الاقداس مسح شود. پس بدان و بفهم

که از صدور فرمان بجهت تعمیر نمودن و بناکردن اورشلیم تا « ظهور » مسیح رئیس هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود. و «اورشلیم» با کوجه ها و حصار ها در زمان تنگی تعمیر و بنا خواهد شد. و بعد از آن شصت و دو هفته مسیح منقطع خواهد گردید و از آن او نخواهد بود بلکه قوم آن رئیس که میآید شهر و قدس را خراب خواهند سلخت و آخر او در آن سیلاب خواهد بود و تا آخر جنگ خرابیها معین است. این پیام ربط و رابطه ای با سید علی محمد و یا میرزا حسین علی و سه سال کم و سه سال زیادی ندارد. بلکه زمان آمدن مسیح را که قرن ها بنی اسرائیل در انتظار ظهورش بودند، با دقت بینظیری تعیین میکند. اگر مایلید حقیقت را دریابید، این بخش را بخوانید و با کتب انبیای بنی اسرائیل تطبیق کنید.

در زمانی که جبرئیل بسراغ دانیال نبی آمد شهر اورشلیم کاملاً ویران بود و اکثر یهودیان بعنوان اسیر به بابل برده شده بودند. هفتاد سال قبل از آن بابلی ها نه تنها شهر اورشلیم بلکه معبد مقدس را هم منهدم کرده بودند. ولی آزادی قوم یهود بفرمان شاهنشاه دادگستر هخامنشی، کورش کبیر نزدیک بود. نبوت دانیال میگوید: هفتاد هفته برای اسرائیلیان مقرر شده. در زبان عبری لغتی که برای هفت بکار رفته جمع لغت «شایبوا» است که معنی تحت اللفظی آن یک هفته از سالها است. این نبوت اعلان میکند که دانیال نبی باید (بفهمد و بداند) که از زمان شروع فرمان بازسازی اورشلیم تا زمان آمدن مسیح شصت و دو هفته و هفت هفت سال طول میکشد بنا بر این اگر یک هفته «شایبوا» هفت سال است جمع این مدت چهار صد و هشتاد و سه سال خواهد بود. (شصت و نه ضربدر هفت مساوی خواهد بود با چهارصد و هشتاد و سه). در آن ایام تمام تقویم ها اعم از چینی، مایا، مصری، بابلی و پارسی سال را بر مبنای سیصد و شصت روز محاسبه میکردند و امروز محققین دلایلی برای افزایش پنج و یک چهارم روز بروزهای سال ذکر میکنند که از بحث ما خارج است. دانشمند و منجم معروف انگلیسی بنام سر رابرت اندرسن که رئیس رصدخانه سلطنتی انگلیس است در کتاب خود بنام «شاهزاده ای که میآید» با احتساب سال سیصد و شصت روزه نبوت دانیال را محاسبه کرده و به کشف خارق العاده نائل شده است. او سیصد و شصت روز سال را در چهار صد و هشتاد و سه ضرب کرده و دریافته که بگفته جبرئیل یکصد و هفتاد و سه هزار و هشتصد و هشتاد روز بعد از صدور فرمان بازسازی اورشلیم مسیح وارد اورشلیم خواهد شد.

بیاد داشته باشید هنگامی که این مژده به دانیال نبی داده شد (پانصد و سی هفت قبل از میلاد) شهر اورشلیم مخروبه و متروکه بود.

آیا میتوانیم تاریخ دقیق صدور فرمان بازسازی اورشلیم را پیدا کنیم؟ پاسخ مثبت است زیرا در کتاب نحیای نبی باب دوم چنین میخوانیم: در ماه نisan در سال بیستم ارتحشستا پادشاه واقع شد که شراب پیش وی بود و من شراب را گرفته به پادشاه دادم و قبل از آن من در حضورش ملول نبودم. و پادشاه مرا گفت روی تو چرا ملول است با آنکه بیمار نیستی. نحیا ادامه میدهد: گفتیم پادشاه تا باید زنده بماند. رویم چگونه ملول نباشد و حال آنکه شهری که موضع قبرهای پدران باشد خراب است و دروازه هایش به آتش سوخته شده... اگر پادشاه را پسند آید، اگر بنده ات در حضورش التفات یابد مرا بیهودا و شهر مقبره های پدران بفرستی تا آنرا تعمیر نمایم. و در پاسخ او شاه فوراً موافقت کرد.

انسکلپدی بریتانیکا مینویسد: اردشیر در ماه جولای چهارصد و شصت و پنج قبل از میلاد به تخت پادشاهی ماد-پارس جلوس کرد. در نوشته های عبرانی هنگامی که روز معینی از ماه ذکر نمیشود، معمولاً منظور اولین روز ماه است. با این مقدمه روز صدور فرمان بازسازی اورشلیم اولین روز ماه نisan چهارصد و چهل و پنج قبل از میلاد بوده است که مقارن بوده با بیستمین سال سلطنت اردشیر (ارتحشستا). این روز با چهاردهم مارس برابر میشود. بر اساس پیشگویی جبرئیل شصت و نه هفت سال یا یکصد و هفتاد و سه هزار و هشتصد و هشتاد روز بعد از صدور فرمان بازسازی اورشلیم عیسی خداوند وارد اورشلیم خواهد شد. اگر از چهاردهم مارس چهارصد و چهل و پنج قبل از میلاد یکصد و هفتاد و سه هزار و هشتصد و هشتاد روز بشماریم به ششم اپریل سال سی و دو میلادی میرسیم. در آن روز چه حادثه مهمی رخ داد؟ بر طبق محاسبات سر رابرت اندرسن که به تأیید رسمی رصدخانه سلطنتی انگلیس رسیده، در آن روز یک نجار متواضع سوار بر کره الاغ از دروازه شرقی اورشلیم وارد شهر شد. با ورود او مردم فریاد میزدند هوشیانا... هوشیانا... متبارک باد آنکه بنام خداوند میآید. اسم این نجار متواضع عیسی ناصری بود و آن روز نخستین روزی بود که او بشاگردانش اجازه داد تا او را مسیح «ماشیح» و نجات دهنده خود بنامند. زیرا قبل از آن روز به آنها گفته بود که زمان هنوز نرسیده است.

باب سوم انجیلی که بوسیله یک طبیب رومی بنام لوقا نوشته شده، اشاره میکند که در سال پانزدهم فرمانروائی سزار تیبریوس عیسی توسط یحیی تعمید گرفت و رسالت خود را آغاز کرد. یکبار دیگر به انسکلپدی بریتانیکا رجوع میکنیم و درمیابیم که حکومت سزار تیبریوس روز نوزدهم آگست چهارده سال قبل از میلاد شروع شد. بر طبق انجیل اوقا رسالت عیسی با تعمید گرفتن او در پانزدهمین سال فرمانروائی تیبریوس شروع شد و سه سال و نیم طول کشید. با این شرح اولین رسالت او در بهار سال بیست و نه و آخرین آن روز مصلوب شدنش در سال سی و دو میلادی بود آن سال عید فصح (پسح) مقارن با دهم اپریل بود. نکته بسیار قابل توجه آن است که بر طبق محاسبات رصدخانه سلطنتی و همچنین سر رابرت اندرسن یکشنبه قبل از آن فصح روز ششم اپریل بود. این روز دقیقاً یکصد و هفتاد و سه هزار و هشتصد و هشتاد روز بعد از زمانی بود که اردشیر شاهنشاه ایران در چهاردهم مارس چهارصد و چهل و پنج قبل از میلاد فرمان بازسازی اورشلیم را صادر و نحیای نبی را مأمور انجام آن فرمود. پیشگویی بالا و نبوت دانیال نبی یکی از هزاران دلانلی است که ثابت میکند خداوند ما در بعد زمان نمیکند و برتر از آن است. او میتواند شروع و انتهای زمان را با دقت غیر قابل انکار ببیند و بداند.

سالها قبل شخصی بنام میلر میزیست که میگفت عیسی مسیح بزودی با جلال و جبروت بزمین باز میگردد. او آنقدر در این فکر غرق شده بود که حتی در سال یکهزار و هشتصد و چهل و چهار منتظر بود که هر لحظه شاهد بازگشت عیسی مسیح باشد. ولی آرزوی او برآورده نشد و امروز نویسنده (رجعت مسیح) با تأکید بر خیالافیهای میلر مینویسد: در همان شب بود که حضرت باب اعظم در شیراز برای ملاحظین بشرویه اظهار امر مبارک فرمودند. آقای عزیز و دانشمند گرامی، میلر اشتباه کرد. خیلی ساده اشتباه کرد. و حالا تو با انداختن تیری بتاریکی از اشتباه او بهره برداری میکنی؟ یادت باشد که عیسی مسیح فرمود: از آن روز هیچکس حتی ملائکه و پسر نیز مطلع نیستند و فقط خدا از آن آگاه است و پس. فهمیدی یا باز تکرار کنم؟ تو فکر میکنی میلر خدا بود؟ حتماً خواهی گفت: در جائیکه سید علی محمد شیرازی، یحیی صبح ازل و میرزا حسین علی یا ملا حسین بشرویه ای و..... خدا هستند، چرا میلر خدا نباشد؟

از صفحه سیصد و نه ببعدهاسامی قلبی یا حقیقی عده ای بنام کشیش، مورخ و محقق عالیقدر! را ذکر کرده که همه گفته اند مسیح بین هزار و هشتصد و ده و هزار و هشتصد و پنجاه برمیگردد. نمیدانم وقتی مسیح میگوید فقط خدا روز بازگشت مرا میداند و بس این افراد مثلاً میرزا حسین آقای کوچار لنگی از کجا باین راز مهم پی برده اند؟ باید از یعقوب کنیرانی سوال شود.

در صفحه سیصد و سیزده تعدادی از پیشگونی هائی ذکر شده که به قوم بنی اسرائیل وعده بازگشت بسرزمین پدری و ارض موعود را ارزانی میدارد. و او این مواعید را از برکت وجود سید علی محمد شیرازی و میرزا حسین علی نوری میداند. متأسفانه این نویسنده بهائی دچار «خود فریبی ارادی» است و فراموش کرده که یکصد سال بعد از ادعای خدائی بهالله از این برکات عظیم چیزی بقوم اسرائیل نرسید که هیچ بلکه بیشتر از شش میلیون یهودی را هم در کوره های آدم سوزی سوزاندند. ! امروز هم بعد از شصت سال از تمرکز یهودیان در اسرائیل هنوز هم حمله و هجمه روزانه به آنها ادامه دارد.

وادی عخور؟

در صفحه سیصد و شانزده سطر پنج آیه دیگری از هوشع باب دو آیه پانزده ذکر شده که باز هم نویسنده خیالیاف بر اساس اقتضای طبیعتش در آن دخل و تصرف و دستکاری کرده است. توجه کنید کتاب مینویسد: تاکستانهایش را در آنجا بوی خواهم داد و وادی عخور به دروازه امید مبدل خواهد شد. یعقوب عزیز ما چون با لغت نامانوسی برخورد کرده که نمیفهمیده چه معنی دارد با سوء نیت آنرا به (عکا) تفسیر کرده و نوشته است: و وادی عخور «عکا» بدروازه امید مبدل خواهد شد. کسی نیست از او بپرسد «عکا» را از قوطی کدام عطاری درآوردی؟ قاموس کتاب مقدس درباره عخور مینویسد عخور بمعنای تار و کدر و وادی است در جوار اریحا که عخان را در آنجا سنگسار کردند.

پدر و پسر:

صفحه سیصد و هفده تعریف پدر و پسر به نقل از تورات و انجیل: کنیرانی بنقل از باب نهم کتاب اشعیا نبی مینویسد: زیرا برای ما ولدی زانیده و پسری بما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود. اسم او عجیب، مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد. ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داود و بر مملکت وی انتها نخواهد بود تا آنرا بانصاف و عدالت از الان تا ابدالابد ثابت و استوار نماید. غیرت یهوه صباپوت اینرا بجا خواهد آورد. تا اینجایش را قبول داریم. این نبوت مخصوص عیسی ناصری بود که انجام شد و سلطنت او که امروز هم زنده است و بدست راست خدای پدر نشسته، تا ابدالابد ادامه خواهد داشت. اما میرزا حسین علی بها در این میان چکاره است؟ و این نبوت چه ربطی باو دارد؟ او عمر پر ماجرائی را پشت سر گذاشت و از این جهان درگذشت. خدا رحمتش کند. کنیرانی خودش مینویسد، میپذیرد و نتیجه میگیرد که پس معلوم شد یا روشن و هویدا گشت که.... او تصور میکند که با گروهی کور و کر طرف است و قلمش را بدون احساس مسئولیت در برابر خدا و بندگانش بر روی کاغذ میچرخاند. ولی تلاش او آب در هاون کوبیدن است و بجائی نمیرسد.

در صفحه بعدآیه دیگری از اشعیا نقل میکند و آنرا نبوتی در مورد یکی از چهار همسر میرزا حسین علی یعنی مادر عباس افندی (همان خانمی که بهالله او را کنه ادرنه لقب داده بود) تفسیر میکند. مطمئن هستم اگر نویسنده وقت بیشتری داشت برای دیگر همسران و اطرافیان و اقوام دور و نزدیک هم نبوتهائی سر هم میکرد.

